

## بررسی تاریخیچه و پراکندگی شعائر اسلامی در نمای خارجی منازل مسکونی شهر تازه آباد ثلاث باباجانی از آذر ماه ۱۳۸۱ شمسی تا ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۶ (زلزله ۷٫۳ ریشتری ازگله)

برهان عباسی<sup>۱</sup>، هدایت رستمی

<sup>۱</sup> کارشناس ارشد تاریخ عمومی جهان- مدرس سابق دانشگاه پیام نور شعبه تازه آباد

### چکیده

شهر تازه آباد مرکز شهرستان ثلاث باباجانی در دشت حُر (وَر) واقع شده است. این دشت در طول تاریخ مناسب ترین مسیر جهت ایجاد ارتباط بین مناطق خاورمیانه با سرزمین های آسیای میانه، هند و چین بوده است. بنابراین تاریخی بسیار پرفرازونشیب دارد. یکی از جالب ترین مقاطع تاریخی دشت حُر (وَر) تاریخیچه یک قرن گذشته آن می باشد چراکه پس از چندبار دست به دست شدن میان جاف های سنی مذهب و گوران ها و قلخانی های یارسانی مذهب سرانجام با خرید آن در سال ۱۲۹۹ شمسی توسط باباجانی ها و با پشت سر گذاشتن تاریخیچه ای پرتنش با بنای شهری نو در داخل و اطراف قلعه سلیمان خان گوران توسط آنان هویتی اسلامی پیدا کرد. با وجود چالش های متعدد، باتوجه به پتانسیل های متعدد و متنوع و کم نظیر تازه آباد از قبیل قابلیت های ارتباطی و طبیعت متنوع در حال تبدیل شدن به شهری توسعه یافته می باشد؛ در صورتی که جاده سنتی تازه آباد به کرمانشاه از طریق دارمازله و دشت لیل و کوزران احداث شود تازه آباد به مانند موقعیت تاریخی و باستانی آن می تواند به نقطه ای مهم در ترانزیت بین الملل تبدیل گردد. با بررسی نمای خارجی منازل مسکونی این شهر الگویی قابل تعریف از نحوه پراکندگی شعائر اسلامی به دست آمد. تأثیرگذارترین فاکتورهای تعیین کننده پراکندگی این شعائر مناطق حاشیه ای شهر و نیز مساجد هستند. شهرک هنجیربوس و شهرک ابراهیم آباد را می توان مذهبی ترین مناطق شهر از منظر تراکم شعائر اسلامی در نمای منازل مسکونی آنان دانست. سپس مساجد شهر بیشترین تأثیر را در ایجاد شعائر مزبور داشته اند به طوری که هرچقدر به حوزه مساجد نزدیک تر می شویم تراکم شعائر مذکور بیشتر می شود.

واژه های کلیدی: دشت حُر (وَر)، باباجانی، تازه آباد، اسلامی، بیگزاده، یارسان، قلخانی

## مقدمه

شهر تازه آباد مرکز شهرستان تاریخی ثلاث باباجانی واقع در استان کرمانشاه می‌باشد که در آذرماه ۱۳۸۱ ه.ش به عنوان مرکز شهرستان تعیین شد و پس از فراز و فرود بسیار در اثر زلزله آبانماه ۱۳۹۶ تقریباً ویران و به کلی وارد مرحله‌ای نوین شد. این شهر در دشت خُر (تلفظ بومی: ده شتی ور) - دشت اور<sup>۱</sup> - واقع شده است. دشت خُر (ور/اور) دشتی نسبتاً وسیع می‌باشد که از پایکوه شمالی دلاهو شروع می‌شود و به پای کوه جنوبی کوه‌های نور (قجر) و قوْلَه رَه‌ش (این دو به جانب شرقی از طریق کوه‌های گُلَوَلان و جهه‌لَنان به کوه مشهور دَری می‌پیوندند) ختم می‌شوند، که می‌توان آن‌ها و امتدادشان را دیواره جنوبی منطقه هورامان تاریخی قلمداد کرد<sup>۲</sup>، ختم می‌شود. کوه‌های نور (قجر) و قوْلَه رَه‌ش، رودخانه مشهور زمکان که در دامنه جنوبی قلعه قبادخان (حاکم تاریخی درنه و درتنگ) واقع شده را از دشت خُر (ور/اور) جدا کرده‌اند. سال ۱۳۹۶ که در خوابگاه دانش‌آموزی پسرانه کمیته‌امداد امام خمینی در تازه‌آباد به تدریس دروس فوق‌برنامه مشغول بودم دانش‌آموزان موظف بودند که تحقیقی در چارچوب اسلامی انجام بدهند و به مرکز استان ارسال نمایند. یک مورد را انجام داده و به نام دانش‌آموز مربوطه ارسال کردیم، اما مورد حاضر سر موعد مقرر حاضر نشد و لذا به تأخیر افتاد؛ بنا به حساسیت بسیار مانند بررسی چندباره شعائر اسلامی مزبور و نیز همزمانی با فصل امتحانات دانش‌آموزان تکمیل پروژه تا پایان شهریورماه به درازا انجامید. به خاطر مشغله‌های بسیار هم چاپ آن به تأخیر افتاد تا اینکه زلزله آبانماه از گله اتفاق افتاد که باعث شد تا مدتی قبل از چاپ به کلی به فراموشی سپرده شود. با توجه به اجبار موجود مبنی بر اسلامی بودن موضوع، سعی کردیم موضوعی جدید را از دیدگاهی متفاوت مورد تحقیق و تفحص قرار دهیم. ما هم با توجه به ماهیت اسلامی شهر تازه‌آباد (تافاباد/تافاوا) موضوع مورد نظر تحت عنوان موجود سرلوحه کار قرار گرفت.

## گذاری بر تاریخچه دشت خُر (ور/اور) از ۱۲۹۷ تا ۱۳۹۷

شهر تازه‌آباد در دشت حاصلخیز خُر (ور/اور) واقع است و این دشت سرگذشتی جالب و مرتبط با مباحث آیینی دارد بویژه تغییر ماهیت آن - ورود از چرخه تاریخی دین یارسان به چرخه تاریخی دین اسلام - در قرن اخیر دارد لذا شرح تاریخچه آن لازم به نظر می‌رسد. دشت خُر (ور/اور) در سندی ملکی به تاریخ سال ۱۳۳۹ ه.ق (برابر با ۱۲۹۹ ه.ش و ۱۹۱۶ میلادی) به نام شیخ محمدبیگ باباجانی (سردار اسعد) و اسماعیل خانه‌شور به نمایندگی نانوشته اما عملی و مبرهن طایفه باباجانی از سران گوران و قلخانی به قیمت ۴۵۰۰ تومان (تقریباً برابر با ۴۵۰۰ دلار آن زمان) خریداری شده است<sup>۳</sup>. ظاهراً مذاکرات مربوط به خریدوفروش دشت خُر (ور/اور) بنابر برخی دلایل مانند کندی ارتباطات در آن زمان، مخالفت اولیه گوران - قلخانی‌ها<sup>۴</sup> و

<sup>۱</sup>. اینجانب در مقاله خود به عنوان "درنه، شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی" و طی تحلیلی مبتنی بر اصول تاریخی اصل این نام (ور/حر) را اور خوانده بودم. پس از چاپ مقاله، مشخص شد که در سفرنامه‌ای متعلق به دو قرن پیش (سفرنامه ریچ) که اینجانب به آن دسترسی پیدا نکرده بودم این نام را به صورت دشته و نوور (اور) ثبت کرده بود که بدینوسیله مشخص شده فرضیه اینجانب صحت داشته است. نکته جالب اینکه ایشان اور و دشت را جدا از هم به کار برده‌اند.

<sup>۲</sup>. این تعیین حدود طبق پروژه منتشر نشده باستان‌شناس بزرگوار آقای ناصر امینی‌خواه انجام گرفته‌است.

<sup>۳</sup>. نسخه با کیفیت و ترجمه شده این سند در سایت اینترنتی [www.Salas-pic.ir] موجود می‌باشد.

<sup>۴</sup>. اصطلاح گوران - قلخانی شاید تنها در ثلاث باباجانی مصداق داشته باشد و تفکیک این دو ما را به بیراهه خواهد برد زیرا با اینکه قلخانی‌ها تنها طایفه‌ای تابع آیین یاری و از طوایف اتحادیه گوران نمی‌باشند اما برای ساکنان غیراهل حق ثلاث باباجانی تصور قلخانی‌ها بدون توجه به آیین آنان و گوران‌ها ممکن نیست و تصور گوران‌ها هم بدون قلخانی‌ها ممکن نیست و از لحاظ تاریخی هم ارتباط ریشه‌داری با گوران‌ها داشته و دارند. از طرفی بیشترین تماس آنان با

اختلاف بر سر قیمت حدود دو سال و یا بیشتر طول کشیده و با توجه به اینکه تاریخ دقیق این امر روشن نیست شاید با کمی اغماض بتوان تاریخ شروع مذاکرات را دو سال قبل از عقد قرارداد و در نتیجه سال ۱۲۹۷ ه.ش تعیین کرد که دقیقاً مربوط به یک قرن قبل از نگارش مقاله حاضر می‌باشد. مبلغ مذکور از تمام نقاط تحت نفوذ بیگزادگان باباجانی، شیوخ (سادات) قادری و کدخداهای باباجانی به عنوان و شیوه‌های گوناگون از حدود گوران، روانسر، جواهرود و باینگان گرفته تا حدود ذهاب تا مرز ایران و عراق اخذ و جمع‌آوری شده بود اما چون مرکزیت بیگزادگان و شیوخ و کدخداها همه در قلب باباجانی‌ها یعنی در دشت خانه‌شور واقع بود و نیز این طایفه ساکنان اصلی و پاسبانان آینده زمین خریداری شده یعنی دشت حر (ور/اور) در مقابل طایفه سرکش قلخانی بودند لذا شیخ اسماعیل خانه‌شور و محمدبیگ باباجانی (سردار اسعد) را می‌توان نمایندگان توانای باباجانی‌ها دانست نه تنها طرف‌های معامله قرارداد مزبور و اینکه بستن قرارداد در آن زمان می‌بایست به نام اشخاص می‌بود و چه کسانی بهتر از رهبران سیاسی و مذهبی؛ یکی دارای رسمیت و دیگری دارای وزنه معنوی. از طرفی دیگر محمدبیگ باباجانی چنانچه از اسمش پیداست بدون باباجانی‌ها جایگاهی بسیار متفاوت می‌داشت و شیخ اسماعیل هم تنها به خاطر جایگاه مذهبی‌اش و نیز اعتماد مردم باباجانی به او نمایندگی یافت. شیخ اسماعیل فقید هم با تمام اعتبار و دانایی‌اش بدون وجود باباجانی‌های آماده اقتدار آن را نداشت تا به عنوان نماینده یک روستا هم طرف حساب قرار بگیرد چرا که تنها پایگاه و پشتیبان وی در این مسئله باباجانی‌ها و به طبع بیگزادگان بودند. و نیز اینکه جدای از اینکه هدف اصلی خرید دشت موردنظر بود نه مسئله‌ای دیگر، به زعم باباجانی‌ها این دو شخص هیچ‌وقت نمی‌توانستند دشت به این پهناوری را با نادیده گرفتن باباجانی‌ها به نفع خود صادره و کنترل نمایند و نیز شیخ اسماعیل که نزد توده مردم سمبل اسلام بود و الاثر از آن بود تا خیانتی در این امانت از او سر بزند. اینکه به چه دلیل سران گوران و قلخانی حاضر شدند که چنین دشت حاصلخیز و استراتژیکی را به فروش بگذارند بحثی مفصل است که باید با توجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر منطقه، وضعیت داخلی طایفه باباجانی از یک طرف و گوران و قلخانی‌ها از طرف دیگر و نیز کیفیت روابط دو طرف تحلیل گردد. در رابطه با تحلیل دقیق چنین رویدادهایی به قول استفورد استناد می‌نمایم که می‌گوید: "ترسیم هر چیز موجود روی زمین نیازمند نقشه‌ای به بزرگی همان منطقه‌ای است که ترسیم می‌کنیم و این امری ناممکن است. پس در تاریخ هم مانند نقشه‌کشی باید مقیاس را کوچکتر کنیم" [استنورد، ۱۳۹۲: ۱۰۳]. برای تبیین هرچه بیشتر این مقیاس‌ها باید به سبک کالینگوود مانند یک حقوقدان و یا کارآگاه دقیق به کنکاش گزاره‌های تاریخی پرداخت که وی در قضیه قتل "جان دو" به خوبی این قضیه را تبیین می‌کند ولی اضافه می‌کند که برای نگارنده گزاره‌های تاریخی هیچ الزامی در اخذ هیچ تصمیمی در زمانی مشخص نیست چرا که درست بودن گزارش تاریخی مهمترین اولویت وی می‌باشد [کالینگوود، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۶۸]. باید توجه نمود که با اینکه در مدتی نسبتاً کوتاه قبل از خرید و فروش دشت حر (ور/اور)، دو طرف معامله در نبرد ماهیدشت (۱۳۲۷ قمری/ سال ۱۲۸۸ شمسی/ ۱۹۰۹ میلادی) به عنوان متحد در کنار هم و علیه سپاه کلهر به رهبری داودخان کلهر جنگیده بودند.<sup>۵</sup> اما از مدتی قبل از همین اتحاد و به دلایلی نه چندان

قلخانی‌ها بوده و هست تا با سایر پیروان آیین یاری زیرا مناطق ثلاث باباجانی از مله‌زنگه (مرز تاریخی ثلاث باباجانی و دشت ذهاب) در شرق تا آخرین نقطه غربی دشت حر با دالاهو هم‌مرز می‌باشد که آن هم منزلگاه قلخانی می‌باشد.

<sup>۵</sup> در این نبرد مصطفی خان باباجانی با وجود اینکه می‌توانست از معرکه بیرون رود در حالی که زخمی بود همچنان نبرد می‌کرد. در ادامه به خاطر خونریزی بسیار از اسب خود افتاده نهایتاً جان داد. ایل شجاع هم‌هوند که از گزند عثمانی‌ها و از چمچال در کردستان عراق به میان باباجانی‌ها پناهنده شده بودند خود را مدیون مصطفی‌خان می‌دیدند. بنابراین در گرماگرم نبرد گروه کوچکی از سواران آنان به قلب سپاه کلهر زده و تن بی جان مصطفی‌خان را برگرداندند. می‌گویند مصطفی خان (مسعودالسلطنه) پس از پدرش حبیب‌الله‌خان باباجانی (نظام‌الایاله) دومین حاکم تاریخ جاف بوده که از سوی حکومت مرکزی ایران عنوانی رسمی (مسعودالسلطنه) دریافت نموده است. داودخان کلهر هم در نبرد صحنه در ۱۳۳۰ ه.ق/ ۱۹۱۲ میلادی در نبرد با قوای مشروطه به سرکردگی بختیاری‌ها به قتل رسید. مشهور است که مصطفی‌خان باباجانی در جواب درخواست‌های مکرر دربار عثمانی و قاجار مبنی بر تحویل ایل هم‌هوند گفته بود: "یک درویش در استانبول (منظور سلطان عبدالحمید دوم) و یک لوتی در تهران (احتمالاً مظفرالدین شاه) نمی‌توانند من را مجبور به تحویل برادرانم نمایند." هم‌هوندا برای همیشه در امان ماندند. جسد حبیب‌الله خان باباجانی و پسرش مصطفی خان هم اکنون در گورستان تاریخی خانه‌شور در دهستان خانه‌شور در بخش مرکزی ثلاث باباجانی بدون کمترین محافظت و توجه عملی ممکن مدفون هستند.

روشن باباجانی‌ها در رویارویی فرسایشی گوران- قلخانی‌ها را از مناطق نسبتاً وسیعی از ثلاث باباجانی بویژه دولی‌دره و نقاط حاشیه‌ای خانه‌شوور و دشت حُر(وِر/اور) بیرون رانده و بنابر شواهد متعدد احتمالاً کشتار نه چندان گسترده کرده بودند. مناطق دشت ذهاب، مناطق جنوبی ثلاث باباجانی بویژه دشت حُر(وِر/اور) و دشت ماهیدشت و مناطق حائل میان این سه نقطه مانند ناراوی (نهرابی) که از غرب به شرق امتداد یافته‌اند را می‌توان مهمترین مناطق تاریخی در رابطه با تاریخ چند قرن اخیر جاف‌های غالباً یاری مذهب و بعدها سنی مذهب از یک طرف و اتحادیه گوران از طرف دیگر دانست. این مناطق را در دوره‌های مختلف می‌توان میدان تقابلات دوستانه و دشمنانه جوامع یا طوایف کوردی کوهستان‌نشین با دشت‌نشینان، کشاورزان با دامدار- باغداران، کشاورزان با دامدار- کشاورزان و جاف‌ها با اهل حق‌ها (گوران‌ها یا سایر طوایف پیرو این آیین مانند قلخانی‌ها)، سنی‌ها با اهل حق‌ها و جاف‌ها با شیعه‌ها (بخصوص سنجابی‌ها) در نظر گرفت. تمام مولفه‌های مزبور را می‌توان منتج از تضاد نسبی و ناگزیر شیوه زیست شمالیان کوهستان‌نشین و جنوبیان غالباً دشت‌نشین به علت تضاد دشت و کوهستان دانست. پس از مسائل زیست‌پایه مذکور این نکته مهم را هم نباید مسکوت گذاشت که خط جغرافیایی مذکور از سپیده‌دم تاریخ تا چند قرن اخیر آسانترین و مهمترین راه ارتباطی بین‌النهرین با فلات ایران و سایر نقاط دور و نزدیک جهت مهاجرت، مبادلات اقتصادی و لشکرکشی‌های نظامی بوده است. سنگ‌نگاره آنوبانی‌نی متعلق به شاه لولوبی در هزاره سوم قبل از میلاد را شاید بتوان شناخته‌شده‌ترین نماینده تمام این مولفه‌های ارتباطی و ارتباطات تنگاتنگ مختلف برشمرد. با خرید دشت حُر(وِر/اور) سومین دشت استراتژیک واقع در این خط تماس تاریخی که در مابین دو دشت مزبور (دشت‌های ذهاب و ماهیدشت) قرار داشت و محلی مناسب جهت کوچ‌روی بین دو منطقه بود هم در دست گروه کوهستانی و شمالی تثبیت گردید. تثبیت به این معنا که بنابه قرائن متعدد این دشت قبل از گوران- قلخانی‌ها یا در موازات آنها متعلق به گروه‌هایی مانند گوها و گاخوری‌ها بوده که جاف می‌باشند بوده است. شاید بتوان لفظ گُو(گَو) را هم از لحاظ ریشه‌شناسی به گاو مرتبط دانست هرچند عنصر توتم‌مانند آنان (گوها) بز بدون شاخ (بزی کَوَل) می‌باشد اما ذکر نام همیشگی آنان در کنار گاخ‌وَری‌ها و نیز شباهت ظاهری آن هم به لفظ گا (گاو) را می‌توان قرینه‌هایی قابل توجه دانست [نگارنده، ۱۳۹۶: ۱۱۲-۱۱۰]. به نظر نگارنده در صورت احداث جاده سنتی ماشین‌رو ثلاث باباجانی به کرمانشاه که از طریق دارمازله (دارمازله) به روستای دشت لیل و کوزران به کرمانشاه می‌پیوسته می‌توان نقش تاریخی ارتباطی دشت حُر(وِر/اور) را دوباره احیا کرده آن را به نقطه‌ای شناخته شده در ترانزیت بین‌المللی تبدیل کرد اما در بی‌توجهی بسیار سوال برانگیز این امر تا به امروز مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. مخصوصاً اینکه از دشت حُر(وِر/اور) تا کرمانشاه عمده‌ترین مانع تنها دره کوچک چندمتری در مشرق این دشت می‌باشد که آن را از دارمازله جدا می‌کند که آن هم با ساختن پلی ساده برطرف می‌گردد، بنابراین احیای این جاده کمترین هزینه ممکن و بیشترین بازده ممکن را هم دربر خواهد داشت. رابطه دوست-دشمنانه ۶ مذکور نشان از این دارد که روابط ایلات و طوایف کردی بخصوص در مناطق التقاط مذاهب و لهجه‌های مختلف این ملت بر مبنای منافع ایلی و طایفی منتج از زیست‌بوم منطقه بوده و بارزترین اختلافات مذکور اختلاف مذهبی بوده که آن هم جهت منافع ایلات و طوایف بوده است. واقعیت این است که عقب‌نشینی گوران‌ها -قلخانی‌ها در برابر باباجانی‌ها در مناطق قابل توجهی از ثلاث باباجانی امروزی در کتب تاریخی (بویژه تواریخ جاف) بازتابی نداشته یا اگر احیاناً داشته ناچیز بوده است. شخصاً دلایل محوری این کم‌کاری را جدای از ضعف سنت تارینگاری در منطقه به این واقعیت نسبت می‌دهم که تارینگاری مذکور هم مانند شاخه‌ای از درخت کهنسال و بسیار بزرگ تارینگاری مشرق زمین (بویژه) تارینگاری از بالا به پایین<sup>۷</sup> به جای تارینگاری از پایین به بالا<sup>۸</sup> یا همان تاریخ مردم<sup>۹</sup> و یا به عبارتی

<sup>۶</sup>. اقتباسی از واژه Frenemy که ترکیب دو کلمه friend (دوست) و enemy (دشمن) می‌باشد در ارشاده به رابطه دو طرف (غالباً در عالم سیاست) دارد که در عین داشتن روابط دوستانه در صدد کسب امتیاز و حتی تضعیف یکدیگر به منظور پیشبرد اهداف مطبوع خود می‌باشند. این نوع رابطه را از کوچکترین واحدهای اجتماعی و سیاسی تا روابط بین‌المللی می‌توان مشاهده نمود چراکه رابطه‌ای انسان‌محور می‌باشد.

<sup>۷</sup>. History from Above

گویاتر تاریخ اجتماعی<sup>۱۰</sup> می‌باشد. با اینکه ضبط هرنوع فکت یا گزاره تاریخی<sup>۱۱</sup> و یا حتی بخشی کوچک از آن شایان تقدیر بی-پایان است، اما به همان اندازه و به منظور تبیین هرچه بیشتر گزاره‌های تاریخی نباید از هیچ نقدی فروگذار کرد و به شیوه‌ای کاملاً انتقادی به شکل‌دهی تز و یا آنتی‌تز پرداخت تا به سنتزی جدید دست یافت تا بلکه خود(سنتز جدید) در مقام تز و یا آنتی‌تز محتمل دیگر باعث چرخش هرچه بیشتر چرخ انتقاد تاریخی گردد چراکه صحت گزارش تاریخی اولویت نگارنده آن است. برای نمونه و در حد وسع اطلاعات نگارنده تقریباً تمام کتب تاریخی مربوط به ایلات و طوایف کرد که درباره جاف‌ها(و احتمالاً سایر شعب مردم کُرد) مطلبی نگاشته‌اند تقریباً به کلی توسط افراد متعلق به طبقه حاکمه(دینی و سیاسی) بوده و یا هستند<sup>۱۲</sup> که علیرغم دانش وسیع در عمل کتب مزبور را از دیدگاه بالاترین طبقه اجتماعی که خود متعلق به آن بوده‌اند نگاشته‌اند. برای نمونه، آنان سرسلسله بیگزادگان را به شخصی به نام پیرخضرشاهو مربوط به چند قرن پیش نسبت می‌دهند و حتی نیای آنان را با نیای سرسلسله‌های طریقت رایج در منطقه هم یکی خوانده‌اند؛ جالب‌تر اینکه نسب چنین سرسلسله‌هایی اگر نه همیشه که اغلب باید به یکی از ائمه‌اطهار یا شخصیت برجسته دیگری منتهی گردند. این نکته هم بسیار قابل توجه می-باشد که بنابه دایره‌المعارف اسلامی و به نقل از ادموندز<sup>۱۳</sup> "این احتمال هست که گروه سادات در آغاز به مثابه راهنمایان روحانی به میان عشایر کرد جاف آمده، و مستقر شده بودند و رفته رفته در فرایند آشنایی و بهره گیری از نفوذ مذهبی، رهبران غیر مذهبی عشایر جاف را از مسند قدرت برکنار کردند و خود به جای آنها قدرت رهبری ایل را به دست گرفتند"[جاف، شماره مقاله: ۶۳۵۸]. فارغ از اینکه چهار طایفه از طوایف متحد گوران جاف بوده‌اند، تنها با در نظر گرفتن این واقعیات که مادر سلطان سهاک(اسحاق) یاری که خود نیز جزو هفت شخصیت بزرگ تاریخ یارسان یا هفتوانه<sup>۱۴</sup> بوده دختر حسین بیگ جاف بوده است که چندین قرن قبل از پیرخضرشاهو می‌زیسته است و نیز اینکه برخی بزرگان دیگر تاریخ آیین یاری مانند بابانائوس، بابایادگار، ایل‌بیگ جاف شاعر مشهور به پیشگویی که ۵ قرن پیش می‌زیسته است و ... جاف بوده‌اند مشخص می‌کند که اولاً محدود کردن سلسله بیگزادگان جاف به اخلاف پیرخضرشاهو (که خود این نظریه هم قابل نقد و بررسی می‌باشد) اشتباهی تاریخی است، دوماً اینکه آیا تنها با تنظیم یک شجره‌نامه(آن هم با تأخیری چند قرنی) می‌توان آن را منبع استناد بی‌چون و چرا در نظر گرفت و مدعی شد که نه تنها بیگزادگان جاف همه از یک نیای پدری‌اند بلکه این نیا به چند قرن قبل هم بر می-گردد و آن را به چند قرن قبل‌تر به شخصیتی خاص هم منتسب نمود و مدعی هم شد که اینان با سرسلسله‌های طریقت رایج در منطقه دارای نیایی مشترک می‌باشند؟<sup>۱۵</sup> بنابه واقعیاتی مانند نکات مذکور معلوم می‌گردد که زمانی نه چندان دور درصد قابل توجهی از جاف‌ها بر کیش یاری یا کیشی مشابه آن بوده‌اند. آیا تاریخ سلسله بیگزادگان به خاندان حسین بیگ محدود

<sup>۸</sup> . History from Below

<sup>۹</sup> . People's History

<sup>۱۰</sup> . Social History

<sup>۱۱</sup> . Historical Fact

<sup>۱۲</sup> . بیشتر به این دلیل که باتوجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی آنان بیش از سایرین شرایط یا توانایی دسترسی به منابع لازم را داشته‌اند.

<sup>۱۳</sup> . جالب اینکه جاف‌ها امروزه هم به صورت فلکی دُب اکبر یا هفت برادران، هفتوانه (حفته‌وانه) می‌گویند.

<sup>۱۴</sup> . حتی نسب‌شناسی و هوز/تیره‌بندی باباجانی‌ها به صورت کنونی نیز تا اندازه قابل‌توجهی قابل تجدیدنظر می‌باشد؛ بدین صورت که برخی معتقدند که یکی از هوزهای چهارگانه باباجانی نه قوچالی که آخویس یا آخیس(ناخوئیس/ناخویس) می‌باشد که اسم بومی روستای کیسله هم می‌باشد(آخویسی) که بنابه دلایلی مبهم به قوچالی مشهور شده است. یا اینکه با اینکه برخی شاخه‌های بیگزاده‌ها مانند سماآخا/اسماعیل‌آقایی‌ها باباجانی شناخته می‌شوند. همچنین طوایف دیگری غیر از چهار هوز مشهور هم به طور سنتی و پذیرفته شده باباجانی محسوب می‌شوند. این هم مطلبی پیچیده است که باید در جای خود و به طور دقیق مورد بررسی قرار بگیرد.

نبوده؟ آیا وی تنها حاکم جاف‌ها بوده؟ آیا حسین بیگ هم از سلسله‌ای بوده که از ابتدا بر توده مردم جاف حکومت می‌کرده‌اند یا اینکه تنها حاکم منطقه‌ای محدود بوده که به مرور زمان قدرتمندتر شده و بعدها به خاطر ثبت سرگذشتش به اندازه امروز مطرح می‌نماید؟ آیا محدوده حکمرانی آنان مشخص است؟ لزوماً باید بیگزادگان را از نیایی مشترک دانست و یا نمی‌توان آنها را مانند نمونه‌های پرشمار تاریخی دیگر از افرادی با نیایی مجزا دانست که بنابر شرایط روز و منافع عینی (و حتی متعلق به زمان و مکان‌های ابتدائاً غیر هم‌سنخ) منطبق بر جوامع پدرسالاری متحد شده و به مرور زمان خود را یکی شناسانده‌اند یا انگاشته‌اند در نظر گرفت و فراتر از آن بعدها بزرگان مذهبی را هم به عنوان برادران خود پذیرفته‌اند تا با اتکا به تاکتیک مشرقی و باستانی پیوند دین و دولت پایه‌های حکومت خود را بیش از پیش مشروعیت و استحکام بخشند؟ در این باب توصیه‌های خواجه‌نظام-الملک طوسی در باب لزوم برقراری پیوند دین و دولت جهت حفظ و تداوم حیات هر دو در کتاب سیاست‌نامه یا سیرالملوک شهره خاص و عام هست که می‌توان آن را عصاره بحث مزبور پنداشت. آیا تنها به این خاطر که تاریخ مرزوبوم موردنظر توسط طبقه‌ای خاص مکتوب شده باید آن را بی‌چون‌وچرا پذیرفت؟ آیا همین امر خودبخود سوال برانگیز نیست؟ \_ نمونه عینی این مورد را می‌توان سرگذشت شیخ‌رسول خانه‌شور دانست که شیخ کاک‌احمد در سلیمانیه پس از آنکه متوجه شد که قدرتی نوظهور به نام باباجانی بخصوص به سرکردگی حبیب‌الله خان باباجانی (حبیب بگ) به اوج رسیده است وی را ظاهراً فقط جهت نشر طریقت به مرکز آنها یعنی خانه‌شور فرستاد که البته وی و پسرش شیخ‌اسماعیل نیز نقشی قابل توجه در تقویت این قدرت ایفا نمودند. شیخ کاک‌احمد برای اینکه عمل سیاسی-اجتماعی-فرهنگی خود را تقدیس و توجیه نموده باشد اعلام کرد که به او برای فرستادن شیخ‌رسول به میان باباجانی‌ها الهام شده است. در مقابل، آنان در سایه این پیوند بسیار بیشتر از آنکه انتظار داشتند منفعت مادی و غیرمادی را نصیب خاندان خود کردند؛ خارج از دریافت همیشگی عوارض گوناگون مذهبی از مردم بعدها عملاً و به دلیل ذکر نام شیخ‌اسماعیل به عنوان یکی از دو نماینده باباجانی‌ها در سند خرید دشت حر (و/و) اور) آینده اقتصادی نوادگان وی تا به امروز هم تضمین شد. البته باید اضافه کرد که بعد از استقلال کامل باباجانی‌ها بیشتر کدخداهای باباجانی هم در تقسیم نابرابر منابع بویژه زمین‌های کشاورزی با توده مردم نسبتاً مانند بیگزادگان و در زیر سایه آنان شیوخ (سادات) عمل نمودند. با این تفاوت که صاحبان زمین‌ها دیگر مجبور نبودند به گسترده‌ای گذشته انواع مالیات‌ها را بپردازند. هرچند اصولاً اجرای چنین امری برای کدخداها غیرممکن و یا بسیار دشوار بود؛ زیرا اولاً قدرت آنان مستقیماً و عملاً بر مردمی متکی بود که باید در میانشان زندگی می‌کردند و ثانیاً از همان مالیاتی که با مشکلات دائمی بسیار برای خان جمع می‌کردند مقدار قابل توجهی را عملاً برای خود نگاه می‌داشتند. آیا اصولاً می‌توان با توجه به ماهیت اکولوژیکی (زندگی وابسته و هماهنگ با شرایط و ظرفیت محیط جغرافیایی و زیست‌بوم منطقه مزبور) زیست کرده‌ها به طور عام و جاف‌ها به طور خاص و نیز روحیه نافرمانی آنان، نقش و تأثیر حکم بیگزادگان را ناچیز و یا هماهنگ کننده در نظر گرفت که بعدها و بر اثر گذر زمان گسترش و تحکیم یافته است که با مکتوب ساختن آن توسط خود آنان حقیقت مسلم انگاشته شده‌است؟ امید است تمام موارد مذکور در راستای نادیده گرفتن اهمیت سرکردگان سیاسی و مذهبی مانند حبیب‌الله خان باباجانی یا شیخ اسماعیل خانه‌شور تفسیر نگردد چراکه در نبود چنین بزرگانی شرایط می‌توانست متفاوت‌تر باشد. هدف تنها این است که نقش و جایگاه اشخاص و خلق‌های مورد نظر در حد امکان در حد و جایگاهی که داشته‌اند مورد نقد و بررسی قرار گیرد و در ثبت و ضبط گزارش‌های تاریخی از گرایشات جانبدارانه یا تک‌بعدانه پرهیز گردد. البته این را هم باید اضافه کرد که سادات مزبور تنها در صورت خوش-خدمتی به بیگزادگان مورد توجه آنان قرار می‌گرفتند. همچنین در کتب تاریخی مزبور حبیب‌الله خان باباجانی را عامل برآمدن باباجانی‌ها از دۆل‌ی‌دهره و سکونت در دشت خانه‌شور می‌دانند؛ این در حالی است که سکونتگاه‌های متروکه مشخص متعلق به گروه‌هایی از باباجانی‌ها در این دشت وجود دارد که به زمان پیش از زمان حبیب‌الله خان باباجانی برمی‌گردد. مانند "تپه باوه

سوور" در جنوب غرب روستای نگره؛ در این روستا یکی از هوزها (طوایف) هوز عالی از هوزهای طایفه باباجانی ۱۵ ساکن بودند) ظاهراً باوه سوور به همراه فرزندان (که به علت بیماری بیشتر جمعیتشان را از دست دادند و کاملاً پراکنده شدند طوری که اکنون بخشی از بازمانده‌های آنان در مناطق غیر از ثلاث باباجانی ساکن هستند. تبار پدری مادر نگارنده هم به همین هوز مربوط می‌باشد. نکته مهم اینه با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان نمی‌توان تصور کرد که چند خانواده بدون پشتوانه طایفی بتوانند در جایی در مته‌الیه قسمت جنوبی دشت خانه‌شور زیست کنند. آن هم در جوار سلسله تپه‌ماهورهای بسیار وسیع ثلاث باباجانی که از جنوب به دالاهو، از شرق به دشت حر (و/و اور)، از شمال به دشت خانه‌شور و کوه‌های مابین این دشت و دشت حر (و/و اور) و از غرب به حدود ازگله و منطقه طایفه تاوگزی (تایجوزی) محدود می‌شود. چنین محیطی بسیار برای راهزنان ایده‌آل بوده چرا که جدا از خصوصیات طبیعی‌اش در جوار مناطق مهم آن زمان منطقه هم بوده است. روستاهایی که در سایه قدرت طایفی باید آنقدر از ثبات برخوردار بوه باشند تا در لوای آن روستایی در مته‌الیه دشت مزبور بتواند شکل بگیرد. بنابراین می‌توان ادعا کرد سکونتگاه‌های دائمی مانند تپه باوه سوور تنها یکی از روستاهای (مانند بسیاری موارد دیگر احتمالاً فصلی) باباجانی‌ها در دشت خانه‌شور بوده که قبل از حبیب‌الله خان باباجانی توسط این طایفه بنا شده بوده است. در برگشت به موضوع سابقه آیین یاری در میان جاف‌ها در ثلاث باباجانی و به طبع سکونت گوران- قلخانی‌ها در این منطقه لازم به ذکر است که فارغ از سنت شفاهی و تاریخ شفاهی مردم منطقه، اسامی متعدد مکان‌های مختلف و نیز نقاط مسکونی کنونی نیز دال بر واقعیت تاریخی سکونت گوران‌ها و قلخانی‌ها در مناطقی گسترده‌تر از امروز در ثلاث باباجانی دارد. همچنانکه شواهد چینی هم حکایت از سکونت جاف‌ها در کوهستان دالاهو و نیز دشت حر (و/و اور) دارد؛ بنابه یک روایت قلخانی‌ها به این صورت الیاسی‌ها، گاخوری‌ها و برخی طوایف دیگر جاف را از دالاهو بیرون رانده بودند که ابتدا برخی از سرکردگان آنان را به محلی مشخص دعوت کردند تا اختلافاتی که با هم داشته بودند را حل و فصل کنند اما چون به نتیجه نرسیدند افراد مسلح قلخانی که از ابتدا دور آن محل سنگر گرفته بودند افراد مدعو را به رگبار بسته به قتل رسانیدند. توده مردم هم چون سران خود را یک جا از دست دادند سراسیمه به دشت ذهاب فرونشستند، شاید بتوان این وقایع را هم از جمله عوامل پنهان پیدایش و یا افزایش اصطکاک بین قلخانی‌ها و باباجانی‌ها در آینده دانست. حتی امروز هم برخی زمین‌های کشاورزی الیاسی‌ها (آن هم بنابر رسمیت پدری با ارثی) بالاتر از روستای مشهور بزمیرآباد به طرف ارتفاع کوه دالاهو یعنی در دل زمین‌های قلخانی‌ها واقع می‌باشد. این مسئله فارغ از برخی شواهد دیگر از جمله اسلامی بودن گورستان‌های دالاهو مانند گورستان هه‌سن گایه (حسن گایه) در روستای چه‌م زریسک (چشمه زرشک) می‌باشد. بعلاوه فامیلی بسیاری از گاخوری‌ها امروز هم پالانی می‌باشد یعنی نام برخی روستاهای دالاهو. شاید مهمترین نشانه سابقه حضور گوران- قلخانی‌ها در سایر نقاط ثلاث باباجانی را بتوان ذکر نام قبادخان حاکم تاریخی درنه با نام قبادخان کلهر دانست که نشان می‌دهد که حداقل بخشی از ساکنان و یا طبقه حاکمه آن زمان منطقه کلهر و یا سایر ایلات و طوایف مربوط به آن مانند گوران- قلخانی‌ها بوده‌اند. به این دلیل می‌گوییم طبقه حاکمه چراکه ممکن است در آن زمان هم شرایطی مانند شرایط حاکم بر رابطه توده مردم ساکن ثلاث- باباجانی و بیگزاده‌ها (بگزاده)<sup>۱۶</sup> برقرار باشد. دومین قرینه مهم را می‌توان بقایای دیوارهای گلی قلعه وسیع سلیمان خان گوران در چند صدمتری شرق مسجد جامع قدیم شهر تازه‌آباد برشمرد که تا اواخر دهه پنجاه خورشیدی هم به راحتی قابل مشاهده

<sup>۱۵</sup>. هوز کلمه‌ای است که برای نامیدن تیره‌های چهارگانه یا چندگانه طایفه باباجانی و نیز زیرشاخه‌های چهار تیره (هوز) مشهور آنان بر مبنای نیای پدری به کار می‌رود.

<sup>۱۶</sup>. در کردی آنان را بگزاده و نه بیگزاده می‌نامند که به نظر نگارنده لفظ اصیل‌تری می‌باشد.



بوده است.<sup>۱۷</sup> همچنین در ابتدای کوه معروف دِری و تقریباً روبروی روستای کَوگا یا تَه‌تَوو (چند صدمتر پس از آن) محلی به نام چالای مریوهِیس کوژی‌او (چاله محل قتل میرویس / مریوِیس یا مریدوِیس) وجود دارد که بنابه سنت شفاهی باباجانی‌ها در زمان نسبتاً قدیم شخصی به نام مریوِیس که شخصی شناخته شده و احتمالاً جنگی بوده در حالی که به طور غیرمسلح عازم جایی بود گرفتار عده‌ای از راهزنان قلخانی می‌شود. قلخانی‌ها که به دلیلی نامعلوم کینه‌ای شدید از وی داشتند وی را زنده زنده مثله کردند. مریوِیس در حین مثله شدن با دادوِیداد بسیار از تفنگچی مشهور به نام محمدرضاپول (په‌پول) که تقریباً همیشه و به طور مسلح در کوه‌ها به سر می‌برده طلب یاری می‌کند. محمدرضاپول هم با تفنگ سرپُرش که طبیعتاً تک تیر بوده (تفنگ پَره‌شه‌کی) سررسید و او که تفنگچی قهار بود در ماسب‌ترین نقطه جهت تیراندازی سنگر گرفت و قبل از آنکه قلخانی‌ها بتوانند پراکنده شوند شش الی نه نفر از آنان را به قتل رساند. در این محل در جای هر یک از کشته‌شدگان قلخانی تلی کوچک از سنگ به رسم یادبود بنا شده که بیشتر آن اکنون هم موجود می‌باشد. یک الی دو کیلومتر نرسیده به چالای مریوهِیس کوژی‌او در کوه جه‌ه‌ل‌ان (جَه‌لان) و نرسیده به راستای روستای جنگه هم درختان گلابی به نام ه‌رم‌ئ‌قه‌ل‌خانی (گل‌ابی قلخانی) وجود دارد که هرچند علت دقیق نام‌گذاری آن معلوم نیست اما ماندن اسم قلخانی بر روی این محل تا به امروز می‌تواند نکته‌ای قابل توجه در خود داشته‌باشد. روستای هنجیربوس (انجیربوس) در فاصله تقریبی دو کیلومتری شمال غرب دشت حر (وَر / اور) هم نمونه‌ای جالب می‌باشد. بنابر سنت شفاهی، این روستای بزرگ تحت حاکمیت شخصی قلخانی یا گوران به نام بوس (بووس) یا بووسیه بوده است که توسط باباجانی‌ها (به قولی توسط خود شیربیگ که حاکم روستای بانی‌پاریا بوده که آن زمان مرکز اصلی ه‌وزی ش‌ئ‌ره‌وه‌گ / شیربگ به حاکمیت خود شیربگ بوده)<sup>۱۸</sup> به اتهام اموالی که به سرقت برده بود<sup>۱۹</sup> به قتل رسیده که متعاقب آن خانواده‌های روستای مزبور (ظاهراً هفت خانوار) کوچ کرده به دالاهو گریختند. وجه تسمیه روستای هنجیربووس هم باغ انجیری در جوار روستا بوده که متعلق به بووس بوده است. جالب اینکه کلمه بوس در گویش<sup>۲۰</sup> غنی گورانی به معنای رییس (؟) می‌باشد. استاد محمدعلی سلطانی معتقدند کلمه بوس شکل مختصر شده بابانائوس از بزرگان آیین یارسانی که جاف هم بوده می‌باشد که این شیوه (ساده کردن کلمات از طریق خلاصه و شکسته کردن کلمات مختلف بویژه کلمات غیر از کلمات زبان کُردی) خاص زبان کُردی شیوه‌ای تاریخی بوده که به منظور حفظ این زبان در برابر تهاجمات فرهنگی بیگانه و نیز جهت سهولت تلفظ کلمات مورد نظر به کار برده می‌شده و می‌شود. ایشان همچنین اضافه کردند که پسوند ناووس لفظی ارمنی به معنای ستاره صبح (در زبان کُردی؛ گلاویژ) است. بنابه سنت شفاهی مردم درختان گردوی واقع در روستای دنگی بویژه گوئ‌زه‌خ‌ر (درخت گردوی گرد یا تنومند) مربوط به دوره گبرها (زردشتیان!) هست و توسط آنان کاشته شده است، از طرفی بنابر نظر کارشناسان عمر این درختان از پنج قرن تجاوز نمی‌کند که به نظر نگارنده هردو نظرات به ظاهر متناقض فوق را می‌توان صحیح پنداشت به این ترتیب که چنانچه شواهد بسیار نشان می‌دهد در گذشته‌ای نه چندان دور ساکنان این روستای تاریخی هم مانند بسیاری از دیگر ساکنان ثلاث‌باباجانی بر مذهب زردشتی و یا یارسانی که قرابت زیادی با آن دارد بوده‌اند. از این نکته هم نباید غافل شد که لفظ گه‌ور (گبر) هم که مشخصاً به کارندگان درختان گردوی مذکور نسبت داده شده شباهت هویدیایی با لفظ گوران دارد. مثال‌های زیادی در جای‌جای ثلاث‌باباجانی وجود دارد که نشان از صلح و جنگ و

<sup>۱۷</sup> هرچند بنابر باور غالب چون بنای تازه‌آباد به نحوی تجدید بنای قلعه سلمیان‌خان گوران و مناطق تحت امر او بوده به این نام مشهور شده اما تحت نام باباجانی‌ها اما نگارنده بنابر شواهد و قرائن تاریخی نظری متفاوت دارم؛ رک. درنه، شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی/ پاورقی ص ۱۰۹

<sup>۱۸</sup> جالب این است که شیربگ‌ها با اینکه جزو بیگزادگان باباجانی می‌باشند سملاً با پیشوند ه‌وز که مخصوص باباجانی‌ها و برخی قبایل مانند ه‌وز تمرخان می‌باشد خوانده شده و می‌شوند که خود نکته‌ای تأمل‌برانگیز می‌باشد.

<sup>۱۹</sup> ظاهراً اموال مسروقه چارموی (حیوانات باری) بوده‌اند.

<sup>۲۰</sup> گویش یا زبانی از خانواده زبان‌های کوردی



مسائل دیگری دارد که ذکر همه آنان در این مقال نمی‌گنجد. در میان تاوگ‌قزی‌ها (تایجوزی‌ها) شایع می‌باشد که طبقه حاکمه آنان (خِئَلِی قه‌یخا) در اصل قلخانی می‌باشند. به نظر نگارنده این مطلب را می‌توان چنین تفسیر نمود که زمانی که بنابه هر دلیلی توده مردم منطقه ثلاث‌باباجانی از جمله تاوگ‌قزی‌ها (تایجوزی‌ها) کم‌کم به آیین اسلام گرویدند طبقه حاکمه هم ناچار شدند جهت تضمین تداوم حاکمیت خود تغییر کیش داده مسلمان شوند چراکه نمی‌توانستند به عنوان نامسلمان بر مسلمانان حکومت کنند؛ آن هم در مملکتی اسلامی. در طول تاریخ گاهی با پیوستن طبقه حاکمه به کیش یا مسلکی نوین توده مردم هم از آنان پیروی می‌کردند اما گاهی هم مانند مثال تاوگ‌قزی‌ها (تایجوزی‌ها) با تغییر کیش یا تغییر مسلک توده مردم طبقه حاکمه هم به منظور تضمین تداوم حاکمیت خود تغییر مسلک می‌داده‌اند. حتی برخی ساکنان برخی روستاهای تاوگ‌قزی-ها (تایجوزی‌ها) مانند روستای ده‌سئردی (دستگردی) را هم قلخانی می‌دانند. فراموش نکنیم که برخی از قلخانی‌های ساکن دالاهو هم خود را اصالتاً تاوگ‌قزی (تایجوزی) و البته برخی نیز باباجانی و برخی طوایف و قبایل جاف دیگر می‌دانند. جالب اینکه تایجوزی‌ها در شرق باباجانی‌ها ساکن هستند به طوری که مرز ایران و عراق آنان را به دو قسمت تقسیم کرده است. فراموش نکنیم مولوی کورد هم که خود از تاوگ‌قزی‌ها (تایجوزی‌ها) بوده در شعری مشهور چنین سروده:

چاوم ریئ‌ژاوهن پرووخسارم زه‌رده      ژه دووری یاران پیرانم که‌رده<sup>۲۱</sup>

این شعر می‌تواند نشان از نگاه آمیخته با نوستالژی وی نسبت به آیین یاری باشد که نکته‌ای بسیار قابل توجه می‌باشد چراکه زرده، یاران و پیره از مشهورترین روستاهای یارسانی دالاهو می‌باشند و ریئ‌ژاو (ریجاب) هم با اینکه جاف و سنی‌مذهب می‌باشند اما در دالاهو و در پایین‌دست مقبره بابایادگار واقع می‌باشد. باید توجه کرد که تغییر آیین یا عدم آن توسط ایلات و طوایف زاگرس‌نشین بنابه ویژگی‌های منحصر بفرد این سرزمین غالباً مبتنی بر منافع سیاسی و اجتماعی بوده نه بر مبنای قوه قهریه یا مقاومت در برابر آن. به خوبی دیده می‌شود که لایه‌های تاریخ بسیار پرتراکم‌تر و درهم‌تنیده‌تر از برخی تواریخ رسمی می‌باشد که حاوی نقصان‌ها و ناخالصی‌های فراوان می‌باشد. در شرق روستای هنجیربوس و حدود یک کیلومتر به داخل دشت حر در زمینی تپه‌مانند به نام کپرسوژیاو (در ضلع جنوب شرقی گورستان جدید روستای زیارت تمرخان یعنی گورستان شیخ-هه‌سه‌ن/حسن) گورستانی قدیمی وجود دارد<sup>۲۲</sup> که بنابه قرائن موجود شاید بتوان آن را حداقل مقارن حاکمیت شخص مشهور به بوس دانست، جالب اینکه این گورستان گورستانی اسلامی است. بنابر نکات فوق‌الذکر و نیز بنابر قرائن بشمار دیگر می‌توان مدعی شد که خط‌کشی‌ها و فاصله ذهنی و فرهنگی میان ایلات، طوایف، لهجه‌ها و گویشوران مختلف شاخه‌های متنوع گُردی حداقل تا قبل از سنت سیاسی "تفرقه بیفکن و حکومت کن" قاجاری و نیز سیاست‌های موسوم به یکجانشین کردن عشایر توسط رضاشاه به اندازه امروز نبوده و فارغ از این اختلافات تنها بر مبنای منافع ایلی و طایفی بوده است. باباجانی‌ها به همراه برخی طوایف دیگر جاف نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و ابتدا همنشینی بسیار نزدیک‌تری با گوران-قلخانی‌ها داشته‌اند و اخلافات و درگیری‌های مرسوم هم اساساً محدود به رقابت طایفی بر سر منافع ایلی و منابع زیستی بویژه مرتع بوده که گاهی با چاشنی مذهب تقویت می‌شده است. برای نمونه در روستای دشت لیل در چندین کیلومتری شرق دشت حر از چند نسل قبل تا به امروز گوران‌ها و جاف‌ها به مسالمت‌آمیزترین شکل ممکن در کنار هم زندگی می‌کنند. یا اینکه جاف‌های ریجاب که از حدود یک قرن تا به امروز ارتباط سرزمینی خود با سایر جاف‌ها از دست داده‌اند تا به امروز در میان گوران‌ها و قلخانی‌ها در

<sup>۲۱</sup>. چشمانم پرآیند، رویم زرد است      از دوری یاران در گریه و مویه بسیار (پیران) غرقم

<sup>۲۲</sup>. این گورستان که تنها توسط جاده‌ای خاکی از گورستان جدید شهرک زیارت‌تمرخان جدا شده را می‌توان محرک اصلی اهالی زیارت‌تمرخان برای دفن مردگان خود در این محل می‌باشد متأسفانه به علت قرار گیری در گوشه‌ای از زمین تپه‌ای مانند پهناور و حاصلخیز کپرسوژیاو از چند سال پیش شخم زده شده و در آن کشت صورت می‌پذیرد.

صلح زندگی می‌کنند. ویا اینکه ازدواج‌های بسیاری میان دو طرف از قدیم تا به امروز صورت گرفته و می‌گیرد. یا وقتی در سال ۱۳۲۷ق. / ۱۹۰۹م. / ۱۲۹۲ه. ش سنجایی‌ها و گوران‌ها با هم درگیر شدند احمدوند‌های جاف و سنی مذهب تابع دولت عثمانی که اکنون به میان باباجانی‌ها پناه آورده بودند با هشتصد سوار به کمک سنجایی‌ها آمدند و کلهرها هم به کمک گوران‌ها شتافتند که در این نبرد گوران‌ها و کلهرها شکست خوردند<sup>۲۳</sup> [مطلبی، ۱۳۹۵: ۱۳۵-۱۳۶]. به نظر نگارنده چنین هم‌نشینی را می‌توان در مورد کوهستان دلاهو هم صادق انگاشت. اما بر اثر گذر زمان و به دلایلی مانند رشد جمعیت و در نتیجه رقابت بیشتر بر سر منابع طبیعی و نیز برجستگی بیشتر مسائل مذهبی و دست گذاشتن روی این مسئله بویژه توسط طریقت‌ها و شاید هم سرکردگان آیین یاری این همزیستی مسالمت‌آمیز به نزاع طایفی شدیدتری منجر شد. البته این را هم می‌توان تصور کرد که طرائق و ادیان مزبور در اوقات ضرورت و انسجام بیشتر جبهه مورد نظر این اختلافات را برجسته می‌کردند. برای نمونه در روستای تاریخی درنه و نیز در شرق دئی‌کۆن (زیارت تمرخان قدیم) دو سنگ بزرگ دست‌نخورده وجود دارد که با توجه به شکل ظاهری آن و علی‌رغم اندازه بسیار بزرگ آنها نسبت به یک انسان، به زنانی مؤمنی نسبت داده می‌شود که زمانی که دانستند با بچه‌ای که بر کول دارند به دست دشمن نامسلمان اسیر خواهند شد از خداوند خواسته‌اند به سنگ بدل شوند که چنین هم شد. زن مظهر ناموس و قداست مادرانه با بچه‌ای که مظهر تداوم نسل حساسیت و عمق بحث را چند برابر می‌کند. در روستای سه‌تپان هم داستان مشابهی وجود دارد. به علاوه بر این، بر روی کوه سارۆن که چشمه شفاف‌بخش مشهور ریزه در دامنه آن قرار دارد بنای سنگی بدون ملات کوچک (که‌ل‌ه‌ک) و دایره‌ای شکل دارای یک ورودی به سمت قبله در شمال آن وجود دارد که بنابر باور مردم فلسفه آن چنین است که زنی مسلمان که در معرض دست‌درازی مردی کافر قرار گرفته بود از عبدالقادر گیلانی (حضرت غوث) طلب کمک می‌کند. غوث هم که در بغداد در میان مریدان خود بوده صدای وی را می‌شنود و وسیله‌ای (به روایتی مشهور چکمه خود را؛ شاید ذکر چکمه را بتوان تعمدی و جهت یادآوری وجود تقابل نظامی دانست چراکه ذکر نام شمشیر یا خنجر برای غوث با جنبه عرفانی وی سازگاری نداشته) از همانجا پرتاب می‌کند که در کسری از ثانیه به محل رسیده و به کافر برخورد کرده وی را از پای در می‌آورد. شیخ عبدالقادر به قاپقاپی هم مشهور شد چرا که لفظ قاپ در معنای کفش هم به کار می‌رود. به نظر نگارنده چنین مسائل را می‌توان قرینه‌ای برای نقش مذاهب (اسلام و یاری) به طور عام و طریقت‌ها به طور خاص در ایجاد یا سازماندهی و تشدید اصطکاک میان پیروان آیین یاری و اسلام دانست. شاید با تحقیق بیشتر بتوان موارد مشابه دیگری هم پیدا کرد. نکته جالب این است که تمام این موارد شناخته شده در خط تماس‌های تاریخی باباجانی‌ها با گوران-قلخانی‌ها در منتهی‌الیه دولی‌دره یا خانه‌شور واقع هستند و همه هم به نفع مسلمانان خاتمه یافته‌اند، هرچند به طور قطع نمی‌توان گفت اینها داستان‌های ساخته شده توسط باباجانی‌ها و سایر متحدان آنان بوده است. حتی می‌توان فرض کرد که این داستان‌ها به دوره‌های بسیار قبل‌تر باز می‌گردد چراکه منطقه ثلاث باباجانی از لحاظ تاریخی منطقه‌ای سوق‌الجیشی بوده و از هزاران سال قبل محل مهاجرت‌ها، تبادلات بازرگانی و لشکرکشی‌های نظامی بوده است. یا اینکه می‌توان این داستان‌ها را به قلخانی-گوران‌ها نسبت داد، زیرا این قلخانی-گوران‌ها بوده‌اند که از مقابل باباجانی‌ها عقب نشستند. نهایتاً گفتار اول قابل‌اتکاتر از سایرین به نظر می‌رسد.

<sup>۲۳</sup>. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۳۸- پ ۷۰- ک ۱-۱۳۲۷

## - خرید و فروش دشت حر (وړ/اور) ۱۲۹۹ شمسی / ۱۹۱۶ میلادی

پیش از آنکه دشت حر (وړ/اور) خرید و فروش شود باباجانی‌ها و متحدان آنان<sup>۲۴</sup> پس از نبردی فرسایشی تقریباً سه ضلع غربی، شمالی و غربی این دشت را به طور کامل به چنگ آورده و در نتیجه عملاً آن را در خطر قرار داده بودند. از منظر باباجانی‌ها این قلخانی‌ها بوده‌اند که همیشه با راهزنی و سرقت اموال باعث ایجاد و گسترش درگیری می‌شده‌اند. هرچند این ادعایی یک طرفه می‌باشد اما با گذاری بین همسایگان قلخانی‌ها اعم از مسلمان (شیعه و سنی) و یارسانی می‌بینیم که همه از این خصلت قلخانی‌ها حداقل از یک قرن قبل به این سو به شدت گلایه‌مندند. در چنین شرایطی و با در نظر گرفتن این نکته که اولاً انگیزه باباجانی‌ها برای تسخیر هرچه بیشتر منابع زیستی احتمالاً کمتر از پیش نبوده؛ بویژه اینکه آنان پس از تسخیر چراگاه‌ها و باغستان‌های نسبتاً زیاد علاقه شدیدی به داشتن دشتی پهناور و حاصلخیز و تاریخی مانند دشت حر (وړ/اور) برای کشاورزی و تسهیل هرچه بیشتر سایر ملزومات طایفی پیدا کرده بودند. ثانیاً، باینکه در این زمان روابط تنش آلود فی‌مابین نسبتاً فروکش کرده بود اما همچنان احتمال حمله باباجانی‌ها در آینده و این بار مقاومت شدیدتر گوران-قلخانی می‌رفت، چراکه در صورت سقوط دشت حر (وړ/اور) هم گوران-قلخانی‌ها مکان حاصلخیزی را از دست می‌دادند و هم مناطق یاری‌نشین محدودتر شده در خطر بیشتری قرار می‌گرفتند. همچنین در چنین شرایطی دشت مزبور بیش از پیش در معرض دام‌های بیشمار باباجانی‌ها بود. در کنار این موارد باید کینه‌های ناشی از نبردهای قبلی را هم افزود. لذا دو طرف صلاح را در این دیدند تا هم برای اینکه نفوذ ناگزیر باباجانی‌ها به دشت حر (وړ/اور) و وقوع جنگی خونین را دفع و هم غرور گوران-قلخانی‌ها را حفظ کنند دشت مزبور را طی توافقنامه یا سندی رسمی خرید و فروش کنند. قرینه قابل توجه برای چنین برداشتی از ریشه‌یابی علل خرید و فروش دشت حر (وړ/اور) این است که ظاهراً فروشندگان دشت حر (وړ/اور) با مبلغ دریافتی زمین کشاورزی پهناور دیگری در غرب کرمانشاه خریداری نمودند. همچنین این محل که پس از رخنه باباجانی‌ها به کرانه‌های دشت حر (وړ/اور) از طرفی در معرض مسیر دائمی کوچ فصلی و اتراق ایلات و طوایف نزدیک به باباجانی‌ها مانند قبادی‌ها، ولدبیگی‌ها، الیاخه‌ای‌ها<sup>۲۵</sup> و غیرهم<sup>۲۶</sup> از دشت ذهاب و مناطق اطراف آن به ماهیدشت و نارابی و بلعکس بدل شده بود و از طرفی به محل دستبرد قلخانی‌ها به برخی از این کاروان‌ها، عملاً به منطقه‌ای حائل امنیتی مابین دو طرف تبدیل شده بود؛ با اینکه قبل از خرید دشت حر (وړ/اور) طوایف قبایل نامبرده از این دشت جهت کوچ فصلی استفاده نمی‌کردند اما آنان ناگزیر از مناطق حاشیه‌ای این دشت کوچ می‌کردند و مسلماً در مواقعی که شرایط مهیا می‌شد یا از این دشت استفاده می‌کردند یا به مراتع کشتزارهای آن صدمه وارد می‌کردند و شاید در کنار نفوذ شیخ‌اسماعیل و بیگزاده‌ها و نیز قرابت با باباجانی‌ها این امر هم که برای کوچ فصلی-شان هم مفید واقع می‌شد را بتوان مکمل دلایل همکاری آنان برای برآوردن هزینه خرید دشت حر (وړ/اور) برشمرد و البته اینکه در صورت عدم همکاری احتمالاً اجازه عبور جهت کوچ فصلی از سوی باباجانی‌ها داده نمی‌شد چراکه باباجانی‌ها تنها طایفه عمده منطقه هستند که ییلاق و قشلاق آنان در کنار همدیگر قرار داشته و مجبور به عبور از قلمرو طایفه‌ای دیگر جهت انجام این امر نبودند. -این نکته را هم باید ذکر کرد که از میان طوایف عمده قبادی‌ها (قوایی) بیشترین آمیختگی و همدلی را با باباجانی داشته‌اند و تقریباً در تمام ماجراجویی‌های تاریخی در کنار آنان بوده‌اند، به طوری که حتی بیگزادگان آن دو هم در

<sup>۲۴</sup>. البته به طور مشخص باباجانی‌ها عنصر اساسی این جبهه بوده‌اند. این نقش چنان پررنگ بوده که برخی به اشتباه آن را تنها به باباجانی‌ها نسبت می‌دهند.

<sup>۲۵</sup>. در اولین اسناد رسمی اینان به علی‌آقای خوانده شده‌اند و نگارنده مخالفتی با آن ندارد اما به نظر اینجانب در مورد تمام کلمات کردی بویژه اسامی خاص باید ابتدا شکل بومی آن نگاشته و حفظ شود، سپس در مورد تغییرات احتمالی آن بحث شود نه بلعکس. معتقدم با انجام این کار الگویی منظم به دست خواهد آمد که خود هم از منظر ادبی و زبانی و هم از منظر تاریخی و فرهنگی بسیار مفید خواهد بود.

<sup>۲۶</sup>. سنجایی‌ها هم از ضلع جنوبی دشت حر (وړ/اور) به همین منظور استفاده می‌کردند، چنانکه محلی در نزدیکی روستای کانی‌دانیار هنوز هم به نام سراب سنجایی موسوم است.

واقع یکی هستند و به خاطر قدرت بیشتر باباجانی‌ها بوده که بیگزاران باباجانی به این نام مشهور شده‌اند و گرنه این مسئله هیچوقت به مفهوم مبرا شمردن یا نادیده گرفتن قبادی‌ها نبوده است. چنانچه بعدها چند بار که اختلافات طایفی بوجود آمد باباجانی‌ها به راحتی راه دشت حُر(وَر/اور) را بر طرف مقابل خود بستند. دلیل مهمتر این است که تا قبل از خرید دشت حُر(وَر/اور) باباجانی‌ها پس از بانی‌پاریاب، زیارت‌تمرخان و هنجیربوس را هم تسخیر کرده در آن ساکن شده بودند. هرچند زیارت‌تمرخان قبل از انجیربوس توسط آنان مسکون شد و حتی با اعتراض قلخانی‌ها هم مواجه شد. در زمان جمع‌آوری مبلغ مزبور یعنی قبل از صورت گرفتن خریدوفروش اهالی زیارت‌تمرخان(هۆزی عالی) که طبیعتاً دارای دام بسیار بودند به صورت فصلی در گوگردان یعنی دقیقاً مماس با گوشه شمال‌غربی دشت حُر(وَر/اور) ساکن بودند که مسلماً یک چشم آنها مداوم به دشت حُر(وَر/اور) و جویبارها و مراتع عالی آن بوده. همچنین مشهور است که پس از اینکه نمایندگان گوران-قلخانی‌ها مبلغ مشخص شده (۴۵۰۰ تومان) را از باباجانی‌ها دریافت کردند یکی از آنان در مراحل پایانی انجام معامله اصرار کرده که اگر سیاه-چادر(دَوَر) کدخدای محمود(کدخدای قالیچه) هم مضاف بر این مبلغ تحویل نگردد معامله را به کلی فسخ خواهد کرد، پس از این ماجرا نمایندگان باباجانی‌ها فوراً سیاه‌چادر را تخلیه و جمع‌آوری کرده تحویل دادند تا مبادا معامله فسخ شود. چنین نکاتی به خوبی نشان می‌دهند که رضایت دادن به فروش دشت حُر(وَر/اور) توسط گوران-قلخانی‌ها انتخاب امر بد به جای امر بدتر بوده است. البته دست‌بردها و راهزنی‌های قلخانی‌ها در این مکان نیز مانند سایر مناطق همجوار دالاهو تا دهه‌ها بعد هم کم-وبیش ادامه داشت. شاید بتوان متأخرترین مسأله‌ای که باباجانی‌ها را بیش از پیش مورد کین برخی از اطرافیان قرار داد مخالفت آنان با ضمیمه شدن به حوزه اداری روانسر پس از تقسیمات اداری نوین در ایران بود که در این تقسیمات منطقه ثلاث باباجانی به بخشی از حوزه مزبور تبدیل شده بود. ماجرا از این قرار بود که ظاهراً تمام کدخداهای باباجانی با این امر موافقت کرده و آن را مسئله مهمی نمی‌پنداشتند اما به مأموران دولتی گفتند باید میرزا عبدالرحمان (حاجی عبدالرحمان آینده)<sup>۲۷</sup> هم که اینک سرکرده باباجانی‌ها محسوب می‌شد هم با این امر موافقت کند اما وقتی او وارد جلسه شد و از ماجرا باخبر شد با اشاره روشن به افزایش جمعیت باباجانی‌ها در آینده (این امر در نوع خود قابل توجه می‌باشد) و لزوم رتق وفتق امور در جغرافیای محل سکونت خود جهت تسهیل امور زندگی آنان با امر مذکور به شدت مخالفت کرد و چون به او گفته شد که این فرمانی حکومتی از دربار شاهنشاهی و در نتیجه لازم‌الاجراست وی گفت شخصاً به دربار شاهنشاهی رفته و مخالفت خود را ابراز خواهم کرد. پس از رهسپاری وی به دربار، کدخداهای باباجانی با توجه به سابقه تاریخی چنین ماجراهایی از سلامت وی قطع امید کرده و از اعدام وی در دربار شاهنشاهی بسیار بیمناک بودند. اما پس از مدتی طولانی وی با حکم رسمی شناسایی ثلاث باباجانی به عنوان بخشی مستقل برگشت و به این ترتیب به هدف خود رسیده آن را به عنوان واحدی نسبتاً مستقل تثبیت نمود و به عنوان نماینده طایفه باباجانی و قبادی هم در مجلس شورای ملی منصوب گردید و مانع از دست رفتن استقلال نسبی تاریخی آنان شد. وی وقتی به حضور رضاشاه رسید ماجرا را برای وی شرح داد و پس از ایرادات شاه با برعهده گرفتن مسئولیت تمامی ملزومات حکومتی مانند تأمین و اعزام سرباز مورد نیاز، جمع‌آوری مالیات و مسائلی از این دست سرانجام باعث جلب رضایت رضاشاه شد. این تحرکات حاجی عبدالرحمان مکمل و ادامه سلسله‌ای از نافرمانی‌های باباجانی‌ها از ابتدای موجودیت خود صورت می‌گیرد که اوج آن به زمان حبیب‌بگ(حبیب‌الله‌خان باباجانی) و پسر وی مصطفی‌خان باباجانی برمی-گردد. در زمان حبیب‌الله‌خان(رابطه وی و جانشینش با باباجانی‌ها بسیار عمیق‌تر و دوستانه‌تر از جانشینانشان بود و شاید بتوان همین امر را مهمترین علت اعتلای باباجانی‌ها دانست که با اقتدار به قدرت برتر منطقه تبدیل شدند به نحوی که قدرت اردلان‌ها را در این منطقه به چالش کشیدند. حبیب الله خان ملقب به نظام‌الایاله و ایل بیگی طایفه باباجانی جاف که در

<sup>۲۷</sup> عبدالرحمان میرزایی مشهور به "حاجی عبدالرحمان/حاجی‌نورمحمد" کدخدای بلندآوازه هۆزی عالی در زیارت‌تمرخان که اکنون در گورستان قدیم دئ‌کون یعنی گورستان شیخ احمد یا داره دووکی(روستای قدیمی زیارت‌تمرخان) مدفون می‌باشد.

۱۳۰۳ ق {۱۲۶۴ شمسی / ۱۸۸۶ میلادی} جوانرود را هم تسخیر کرد در دوره حکمرانی خود یاسای حکومتی اردلان را برای انسجام بخشیدن به اتحادیه جاف درهم ریخت و رسم وصلتهای سیاسی برون طایفگی را در جامعه جاف برقرار کرد چراکه ازدواج در میان هر قشر از رده‌های ایلی به شیوه درون گروهی بود و زن دادن و زن گرفتن میان قشرهای صاحب قدرت جامعه معمول نبود. او حتی رشته پیوندهای درون ایلی میان طایفه‌ها را با شوهر دادن دختران خود به رؤسای طوایف دیگر استحکام بخشید [سلطانی، ۱۳۷۲: ۱۷۸/۲ - ۳۰۷]. داستان مشهوری هست که شاید بتوان آن را سمبل این نافرمانی دانست مربوط به نقص مالیاتی بود که باباجانی‌ها باید به عنوان خراج تقدیم دربار اردلان‌ها در سنه می‌نمودند. وقتی شخص باباجانی مسئول تحویل مالیات را به عنوان نافرمان جهت پاسخگویی به حضور شاهزاده اردلانی بردند وی با اشاره به دام‌هایی که آورده بود به وی گفت: این که نه رأس است. وی در پاسخ گفت: باشد که نه باشد! یعنی اینکه ایرادی ندارد! شاهزاده گفت: خب باید ده باشد. شخص باباجانی پاسخ داد: خب باشد که ده باشد! یعنی اینکه آن را ده عدد در نظر بگیر! همین دیالوگ دو سه بار تکرار شد و وقتی شاهزاده دید که توسط این شخص در دوری باطل گرفتار شده کوتاه آمد. این گفتار با در نظر گرفتن شرایط آنوقت سخنی بسیار درشت و نوعی به سخره گرفتن شاهزاده بود تنها با تغییر لحنی ساده حاصل شد که جسارت و سخنوری شخص باباجانی را می‌رساند. مشخصاً چنین بازی را باباجانی‌ها جهت ابراز نافرمانی راه انداخته بودند. شرح مصطفی‌خان هم که گذشت. رابطه باباجانی‌ها با بیگزادگان باباجانی چنان در هم تنیده بود که حتی پسران مصطفی‌خان یعنی محمدبیگ و امین‌بیگ بر سر قدرت با هم درگیر شدند جانبداری از آنان در میان باباجانی‌ها به صورتی بود که حتی در یک روستا تعدادی در جبهه محمدبیگ و تعدادی دیگر در جبهه امین‌بیگ حضور داشته جانیشان را از دست دادند. این نبرد برادرکشی در نهایت با قتل امین‌بیگ به دست خود محمدبیگ در منطقه تایجوزی به پایان رسید. از آن زمان نوه مصطفی‌خان میان طوایف باباجانی مخصوصاً به سرکردگی حاجی عبدالرحمان با طبقه حاکمه خود یعنی بیگزاده‌ها (به سرکردگی حسن‌بیگ و در زیر بال و سایه او شیخ اسماعیل) عملاً اصطکاک پیش آمد که ظاهراً این اختلافات بیشتر بر سر چندوچون تقسیم دشت حر که تازه از گوران- قلخانی‌ها خریداری شده بود پدید آمد؛ هرچند شیخ اسماعیل مساحت قابل توجهی از زمین‌های خانه‌شور را هم تنها بنابر جایگاه مذهبی‌اش از قبل در تملک داشت و این احتمال وجود دارد که وی هم در ایجاد یا گسترش اختلاف مابین باباجانی‌ها و بیگزاده‌ها نقش داشته است زیرا از زمان به مسند نشستن ایشان بود که اختلافات میان دو طرف مذکور به طور مداوم افزایش یافته نهایتاً به نقطه انفجار رسید هرچند نفس قدرت مطلقه فسادآفرین می‌باشد. نهایتاً طوایف باباجانی، بیگزاده‌ها را از مرکز خود در خانه‌شور که در دل مناطق طایفه باباجانی واقع شده بود اخراج کردند که در نتیجه کدخداها خود مستقیماً امور مردم را به عهده گرفتند. در یکی از مذاکرات حاجی عبدالرحمان با حسن‌بیگ باباجانی در دشت حر (و/و اور)، حسن‌بیگ وکیل هم حضور داشت که در حین مذاکره تندی که انجام شد تهدیدهایی ابراز نمود تا حاجی عبدالرحمان را به پذیرش شرایط حسن-بیگ باباجانی وادار کنند. او هم که به این مسئله پی برده بود پیکی برای برخی کدخداها فرستاد تا گردنه سیاتایر<sup>۲۸</sup> را بر روی حسن‌بیگ وکیل هنگام بازگشت به جوانرود بگیرند. پس از اتمام مذاکره حسن‌بیگ و سوارانش با غرور به طرف جوانرود راه افتادند اما در گردنه مذکور به همراه تفنگچیان محاصره شدند. محاصره شدگان پس از خلع سلاح شدن به منزل حاجی عبدالرحمان در زیارت‌تمرخان آورده شدند که در آنجا مورد استقبال خود وی قرار گرفته و با احترام مورد پذیرایی قرار گرفته بعد به سمت جوانرود روانه شدند. پس از این ماجرا بیگزادگان جوانرود دیگر در اختلافات باباجانی‌ها و حسن‌بیگ و جانشینش یعنی علی‌احسن‌بیگ مداخله نکردند<sup>۲۹</sup>. این حرکات مردمی باباجانی‌ها علیه طبقه حاکمه سنتی و قانونی یعنی بیگزادگان و

<sup>۲۸</sup>. به معنی سنگ سیاه در گویش گورانی، چراکه نزد جاف‌ها لفظ رش(رهش) به معنی رنگ سیاه می‌باشد نه سیا. که این خود قرینه‌ای دیگر بر سابقه نفوذ یا استیلای گوران- قلخانی‌ها در مناطقی گسترده‌تر از امروز در ثلاث باباجانی می‌باشد.

<sup>۲۹</sup>. در رابطه با صفای قلب باباجانی‌ها ذکر چند نمونه مربوط به جوانرود خالی از لطف نیست. در جریان شورش جوانرود که در جریان آن بجز برخی طوایف شرق جوانرود تمام ایلات و طوایف اطراف منطقه جوانرود علیه آنان و به نفع حکومت بسیج شدند تنها باباجانی‌ها بودند که کوچکترین صدمه‌ای به

سریچی از حکم آنان در نوع خود اگر نه بی نظیر که بسیار کم نظیر می باشد، چراکه جنبشی مردمی (هرچند در مقیاسی نسبتاً کوچک) علیه طبقه سنتی، قدرتمند و البته قانونی حاکمه بود را می توان حداقل در میان جافها و گورانها شاید بی نظیر و صد البته موفق ترین (جنبش مردمی علیه طبقه سنتی حاکمه) نام برد. باباجانی ها هیچوقت به طور مستقیم توسط بیگزاده ها اداره نشدند و در اوج قدرت بیگزاده ها هم این کدخداها (- ی باباجانی) بودند که به عنوان واسطه عمل می کردند، کدخداهایی که از تبار خود مردم بودند و تنها چند نسل با هم فاصله داشتند. بنابر ادعای باباجانی ها حتی آنان خود تعیین می کردند که کدام بیگزاده بر آنان حکمرانی کند و اینکه اولین بیگزاده هم- که البته شخص شخیصی بوده- را به عنوان داماد پذیرفته در میان خود پروراند و پشتیبانی کرده به عنوان بیگزاده خود انتخاب کرده اند هرچند مورد متأخر اندکی اغراق آمیز به نظر می رسد. بنابراین باباجانی ها در سنتی کهن بیگزادگان را خواهرزادگان خود و از خود می دانند. باباجانی ها یکی از شواهد اقتدار همیشگی خود را اخراج حسن بیگ بیگزاده باباجانی از خانه شور بدون کوچکترین زحمتی ذکر می کنند. حسن بیگ هم مانند برخی بیگزادگان باباجانی توسط شاخه ای از تیره عالی به نام هوزی برایم یا ابراهیم که آن زمان افراد باسواد و مقتدری داشته اند پرورده شد که همین امر باعث شد این هوز به هوز لاله (پرورش دهنده) مشهور شوند. در سنتی پدرسالارانه کدخداهای باباجانی باید از لحاظ نیای پدری هم باباجانی می بودند. کدخدای هر هوز هم باید از میان همان هوز می بود. چنین نافرمانی- های ممتد و سرسختانه باباجانی ها علیه قدرت های همسایه باعث شد که در تضادی عجیب و مضحک (البته قابل انتظار) نه تنها آنان مردمی زیرک و شجاع خوانده نشوند که به تحریک طبقه حاکمه رقیبان خود و به شیوه مبارزه منفی مورد تمسخر هم قرار هم بگیرند! البته چنین حکایاتی در طول تاریخ را می توان در بسیاری جوامع تاریخی در دوره های مختلف تاریخی یافت. هرچند به صفات خوب مانند مهمان نوازی و صفای قلب هم شهره گشتند. جالب ترین مورد مشابه این مورد برای نگارنده ماجرای جوانی به نام دؤسه لی (دوستعلی شادمانی) در میان خود باباجانی ها می باشد. وی در زمان پهلوی اول آشکارا علیه ظلم و ستم کدخداها، بیگزادگان و مأموران دولتی اعتراض کرد اما به او توجهی نشد. این بود که شخصاً شکایات خود را به مقامات بالاتر می رساند و این اعتراض را به دربار رضاخان هم رساند. از طرفی در برخی از روستاها هم می گشت و هم با کدخداها به مناظره می پرداخت و هم برای مردم لزوم اعتراض را یادآوری می کرد، اما به دلایلی مانند نفوذ و قدرت متشاکیان، ریشه دار بودن ساختار قدرت سنتی و عدم پیگیری جدی حکومتی و شاید مهمتر از همه جهل عمومی پیشرفت او بسیار کند بود. بعد از مدتی و به تحریک کدخدای روستای قالیچه کدخدا محمود مذکور (دؤسه لی از اهالی روستای قجر بود که به عنوان یکی از روستاهای طایفه حمده {همه وه} تحت نفوذ کدخدا محمود بود و در نتیجه قبل از همه کدخداها او به خطر دؤسه لی پی برد) دیگر کدخداها هم علیه دوستعلی برخاستند و چون دیدند او دارد به خطری جدی تبدیل می شود به طور هماهنگ و سراسری مردم را علیه او برانگیختند تا به محض ورودش به هر روستا مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار بگیرد؛ چنین حرکتی را "بوو لئ کردن" می گویند که معادل هو کردن می باشد. حتی کودکان را هم برآن داشتند تا به مانند دیوانگان با وی برخورد کنند به این صورت که دنبال وی با خنده و دادوبیداد راه بیفتند و اشیاء کم خطر به سمتش پرتاب کنند؛ کاری که به اصطلاح علیه دیوانگان و جهت سرگرمی انجام می گرفت! کار به جایی رسید که مردم تقریباً هر جا وی را می دیدند به مانند واجبی لایتغیر وی

جوانرودی ها وارد نکردند و در این راه هیچ تلاشی هم نکردند هرچند برای اینکه متهم به ضدیت با حکومت نشوند مجبور به گسیل نیرو بودند. حتی موضع عده ای از آنان به سرکردگی حاجی عبدالرحمان چنان از دید قوای حکومتی نامناسب آمد که با جوانرودی ها اشتباه گرفته شد و در نتیجه توسط هواپیمایی نظامی بمباران شد که نزدیک بود تلفات سنگینی هم وارد کند. یکی از گزینه های زنده ادعای نگارنده هم این می باشد که میرزا الطاف الشاعر هم که می توان وی را نگارنده تاریخ شورش جوانرود دانست در تمام اشعارش با اینکه تمام طوایف مذکور را به سبب حمله به جوانرود مذمت می کند کوچکترین کنایه ای هم به باباجانی ها وارد نکرده است چرا که به خوبی میدانسته که آنان به هیچوجه به چنین خیانتی دست نیازیند. همچنین وقتی حسین بیگ وکیل از منطقه باباجانی ها می گذشت لشکر آنان که بیشتر از لشکر جوانرود بود و مهمتر از آن در منطقه خود بودند تنها مراقب بودند و کوچکترین صدمه ای هم به آنان وارد نکرده با احترام رهسپارشان کردند. تنها شخصی از تیره قوچالی به نام حسین که تیراندازی قهار بود از دور وی را صدا زده پس از مقایسه خودش با او از جمله رنگ اسپشان، وی را مخاطب قرار داده که اسبت را داشته باش، سپس با یک تیر اسب حسین بیگ را از پا درآورد. همراهیان وی به خاطر این کار وی را به شدت مزمت و نگوشت کردند. سپس اسبی برای حسین بیگ برده به وی تحویل دادند.



را هو می کردند. جالب تر اینکه کدخداها (و بیگزاده ها) همه جا جار می زدند که دوستعلی نادان و بی عرضه است (متاسفانه ذکر اسم او تا چند سال پیش هم البته به ندرت و از سر عادت و بدون قصدی خاص (جهالت) برای چنین اشخاصی مرسوم می باشد بدینصورت که جهت تحقیر کسی وی را دُوسه لی می نامند. تحریم همه جانبه دوستعلی کار را به جایی رساند که وی به خاستگاری هر دختری هم که می رفت کسی حاضر نمی شد وی را با تمام دانایی اش به دامادی بپذیرد چرا که در آن زمان تقریباً تمام ازدواج ها با نظر و انتخاب والدین یا اولیای امور صورت می گرفت که شرح حال آنان هم که گذشت؛ مصداق انکار عینیت تحت تأثیر ذهنیت. در نتیجه شرایط حاکم دُوسه لی با تمام بلندپروازی هایش حتی موفق به ازدواج هم نشد. در طول زمانی نسبتاً طولانی تمام این ناهنجاری ها دست به دست هم دادند و تعادل روانی دوسلی را به هم زدند. با همه اینها وی هرگز تراژدی که بر او تحمیل می کردند را فراموش نکرد، منطقه خود را ترک نکرد و هروقت مورد تمسخر قرار می گرفت با افسوس از بی برادری می نالید. گاهی چنین است تاوان دانایی و شنا کردن در جهت مخالف آب! پس از گذشت این همه سال از فوت این شخص فرزانه و نیز رشد کمی و کیفی مردم هنوز چنین اشخاصی اگر هم باشند انگشت شمار هستند. تاکتیک برخورد با اشخاصی مانند دوستعلی شیوه ای کهن می باشد که شاید بتوان آن را مختص جوامع پدرسالار دانست. این شیوه از سطح خانواده علیه بچه های نافرمان گرفته تا حاکمان محلی و نیز رهبران ملی (حتی دارای سابقه درخشان) و نیز کشوری و حتی در سطح بین المللی جهت سرکوب مخالفان رایج بوده و می باشد، هرچند در غالب موارد با منافع مادی و مالی پیوند عمیق دارد. به این ترتیب که عرصه را بر مخالفان خود چنان تنگ می کنند که راهی جز یاری طلبیدن از دیگران را برای آنان باقی نمی گذارند و وقتی هم مخالفان چنین کاری را انجام می دهند دست آویزی محکم تر برای طبقه حاکمه فراهم می کنند تا به طور ظاهراً مستند بتوانند آنان را خائن بنامند و بیش از پیش جهت تحکیم پایه های قدرت خود آنان را سرکوب کنند؛ قدرتمندان مخالفین قدرت خود (امثال دوستعلی) را به سوخت موتور قدرت خود تبدیل می کنند. شاید نکته مهمتر از نکات مربوط به تراژدی دُوسه لی این واقعیت می باشد که چنین افرادی چون در مقام و موقعیتی خاص قرار نگرفته یا نمی گیرند محکوم به گمنام شدن و گمنام ماندن می باشند. هرچند به طور کلی معتقد به مفهوم تاریخ جایگزین<sup>۳۰</sup> نیستم اما با رد کامل آن هم در دام جبرگرایی گرفتار می شویم. می توان چنین تصور کرد که افرادی مانند دُوسه لی اگر در موقعیتی شایسته قرار می گرفتند از بسیاری از بزرگان شناخته شده هم تأثیرات درخشان تری را رقم می زدند. در این مبحث بنابه ارتباط موضوعی مثالی نسبتاً سیاسی زده شد و هدف این بود که با تشریح سرگذشت دوستعلی به عنوان نمونه نشان داده شود که حتی در حیطه سیاسی هم افراد بسیار خوش فکر و کارآمدی هم از میان توده مردم برخاسته اند که در اثر توطئه طبقه حاکمه به جایی نرسیده و حتی سرکوب و فراموش هم شده و می شوند و گر نه نابغه های بسیاری هم از میان توده برخاسته اند که شاید بتوان گفت تنها به خاطر عدم تعلق به طبقه حاکمه آنچنان که باید شناخته نشدند و یا ناشناخته مانده اند و یا افکارشان به نام بزرگان مصادره شده و تثبیت شده است. اما از طرفی دیگر می بینیم که جدای از اینکه بسیاری از کارهای بزرگ را تنها به بزرگان (بوژه شخصیت های سیاسی که خود بسیار تأمل برانگیز می باشد) نسبت داده اند بلکه بسیاری از کارهای ایشان را که بسیار بزرگتر از آنچه که بوده نمایانده اند. طبیعتاً بازخورد کارهای اشخاصی که دارای اختیارات گسترده تری هستند بسیار گسترده تر می باشد چراکه هر کار آنان طیف گسترده تری از امور را در بر می گیرد که با قرار گرفتن این امور در چرخه کنش و واکنش های رایج در جوامع بالاخره روند منطقی به خود خواهد می گیرد. تمام اینها را به فراست افراد واقع در نوک هرم نسبت می دهند. می توان تصور نمود که بسیاری از امور انجام شده توسط بزرگان ابتدا توسط برخی اشخاص دانای خارج از طبقه حاکم مطرح شده اند که بنا به روندی مانند روند

<sup>۳۰</sup> Alternate History؛ شیوه ای شناخته شده در تاریخنگاری که با فرض تغییراتی محتمل در گذشته معتقد به نتایجی متفاوت و مشخص می باشند. هرچند با توجه به مفهوم پایه ای کنش و واکنش و روابط متقابل آنان و در نتیجه ماهیت زنجیره ای فکتهای تاریخی نمی توان این شیوه را به تماماً پذیرفت و بسیار پیش رفت اما در حد و حدود معین می توان به آن استناد کرد.



مذکور هیچوقت به بانی این افکار یا اقدامات منسوب نگشتند. در مورد خریدوفروش دشت حر (وړ/ اور) هم می‌توان چنین مسئله‌ای را تصور نمود هرچند شخصاً قرینه قابل اتکایی برای تأیید یا رد این گفته ندارم. نمونه جالب دیگر مورد مربوط به ملایی‌ها می‌باشد. تیره‌ای کوچک و بومی دشت خانه‌شور که بسیار پیش از شیخ‌رسول خانه‌شور آنقدر عالم دینی<sup>۳۱</sup> از میانشان برخاسته که به ملایی مشهور شده‌اند اما شاید چون به اندازه شیخ‌رسول و اخلاف وی در حلقه قدرت‌های حاکم بر ثلاث‌باباجانی قرار نگرفته‌اند چنان در حاشیه فراموشی قرار گرفته‌اند که بسیاری از مردم حتی از گذشته جالب توجه آنان بی‌اطلاع هستند.

#### - نبرد دالاهو / ۱۳۱۹ شمسی / ۱۹۴۰ میلادی

تأکید بر تفاوت مذهبی بعدها هم در درگیری قلخانی‌ها و باباجانی‌ها بیشتر خودنمایی کرد. در اواخر دوران حکومت رضاخان( ظاهراً در پاییز سال ۱۳۱۹ه.ش) وقتی عمل ناشایست برخی از راهزنان ناجوانمرد قلخانی در اطراف روستای پشت‌کور<sup>۳۲</sup> روی داد این عامل به عنوان علت لازم آغاز جنگ عمل نمود و جنگ دالاهو ما بین قلخانی‌ها و باباجانی‌ها بر مبنای آن روی داد. چند سال بعد کدخدای روستای کانی بیخیره<sup>۳۳</sup> یعنی کدخداشاهراد مشهور به شامه باوه‌جانی همین عمل را در مقام تلافی در میان خیل‌ی دئوکه مرتکب گردید با این تفاوت که با وجود اسارت طولانی که تحمیل کرد شرافتی که به آن شهره بود را از کف نداد و هرچند قلخانی‌ها هم لشکرکشی کرده تا جنوب‌شرق دشت حر(وړ/ اور) هم پیش آمده صف‌آرایی کردند اما چون قوای مسلح باباجانی را دیدند به دالاهو عقب نشستند. البته عامل بنیانی وقوع این جنایت بنابه شواهد متعدد بیشتر کینه قلخانی‌ها از بابت از دست دادن دشت پهناور، حاصلخیز و استراتژیک حر(وړ/ اور) و مناطقی دیگر حوالی آن بود؛ به این صورت که با افزایش بیش از پیش تنش‌های طایفی باعث آن شد. در نتیجه عمل مزبور نوعی تلافی بدویانه از باباجانی‌ها بود. با اینکه برخی مخالف لشکرکشی به کوهستان سخت دالاهو بودند اما با توجه به شرایط وقت احساسات عمومی بر همه چی غلبه کرد و حمله رخ داد و با اینکه پیروزی قلخانی‌ها دور از انتظار به نظر می‌رسید اما لشکرکشی هم از نظر برخی بزرگان باباجانی کار درستی نبود. نهایتاً باباجانی‌ها به دالاهو لشکرکشی کردند قلخانی‌ها را شکست داده به سرعت از سراسر دامنه شمالی دالاهو عقب راندند و تا حدود شرق دالاهو تعقیب کردند. وقتی جهانگیرخان رهبر قلخانی‌ها دید در چند قدمی شکست کامل و احتمالاً اسارت قرار دارند با ارسال نامه‌ای از سید شمس الدین حیدری (ملقب به سیدبر/که) رهبر دینی یارسان‌ها درخواست کمک فوری کرد. سیدشمس‌الدین هم برای حفظ آبروی ایل گوران و طایفه ی قلخانی به تمام بزرگان ایل گوران و سنجابی پیک می‌فرستد و با صدور فتوایی مشهور بسیاری از پیروان آیین یارسان از پهنه شرقی دالاهو که اکنون باباجانی‌ها به نزدیکی آن رسیده بودند تا غرب کرمانشاه را علیه باباجانی‌ها بسیج کرد<sup>۳۴</sup>. ذکر این نکته هم لازم به نظر می‌رسد که با اینکه باباجانی‌ها

<sup>۳۱</sup>. پیش از رواج شیوه نوین سوادآموزی اروپایی تحصیل در مراکز دینی تنها شیوه باسواد شدن بوده چراکه اصولاً سوادآموزی از طریق مراکز مذهبی ممکن بوده و کم پیش می‌آمده کسی مسیری غیر از مسیر علوم دینی در پیش بگیرد.

<sup>۳۲</sup>. احتمالاً کور به معنی شیب تند درست‌تر می‌باشد که در طول زمان برای سهولت تلفظ به صورت کور تلفظ شده؛ در جلو این روستا کوهی به نام چپمارو وجود دارد که پایین‌دست آن دارای شیبی تند می‌باشد (روستای جلوی این کوه را هم برکور می‌نامند). متأسفانه چپا را جفا نوشته‌اند تا بیشتر از پیش اصالت مردم را از بین ببرند. همین چپا به معنی کوه را در خوزستان و برخی مناطق لرستان و کردستان دیگر جفا نوشته‌اند که مختص مکانهای شبیه به کوه مانند چغازنبیل می‌باشد. مارو هم به معنی چیزی هست که نمای روبروی آن رنگ یا خط خوردگی غالباً سفید داشته باشد (گاو پیشانی سفید = گای مارو) چراکه کوه مزبور از روبرو به خاطر شن‌هایی که دارد چنین شکلی دارد.

<sup>۳۳</sup>. از روستاهای متعلق به تیره میرویس/ مریویس که پس از نبرد دالاهو ضربات بسیار زیاد جانی و مالی به قلخانی‌ها وارد کردند. از جمله ضربات مالی تصرف زمین‌های کشاورزی نسبتاً وسیع قلخانی‌ها در دارمازله در شرق دشت حر(وړ/ اور) می‌باشد.

<sup>۳۴</sup>. در نتیجه فتوای سیدشمس‌الدین حیدری برای بسیج عمومی علیه باباجانی‌ها تیپ‌های یاسمی، بهرامی (بارامه‌کان) و دانیالی بیشتر از سایرین از این فتوا استقبال کردند.

هم متحدانی داشتند اما تعداد قوای کمکی آنها به نسبت بسیج دینی یارسان‌ها ناچیز بوده به طوری که تمام متحدان باباجانی‌ها درصد کمی از نیروهای خود باباجانی تشکیل می‌دادند اما نیروهای جهادی کمکی قلخانی‌ها حتی از نیروهای خود قلخانی‌ها بیشتر و همه هم تازه نفس بودند، برای نمونه از میان ایناخی‌ها که از طریق دولی دره تقریباً همسایه باباجانی‌ها می‌باشند و به شجاعت شهره‌اند تنها شش فرد مسلح در جنگ حضور داشتند که البته رشادت‌ها از خود نشان دادند. در نتیجه با اینکه باباجانی‌ها که بنابه منابعی مانند مرآة البلدان، یکی از دو طایفه جنگاور و چابک‌سوار نواحی مرزی میان ایران و عثمانی بوده‌اند [دایره‌المعارف اسلامی ۲۳۷۸/۴] و در شرف پیروزی کامل هم قرار داشتند اما مغرور بوده و در تأمین آذوقه در مزیکه قرار داشتند ناگاه با حمله انبوه سایر طوایف پیرو آیین یارسانی (اهل حق) آن هم در حالی که از سرایشی به سمت بالای کوه در حال نبرد بودند مواجه شده و در نتیجه در جنگل انبوه کوه نسبتاً کوچک موسوم به قوله/ قوته‌کوه دووکه‌لین (قوته کوه دوکلین)<sup>۳۵</sup> در کمین طرف مقابل گرفتار شده متحمل شکست شده و مجبور به عقب نشینی شدند. نکته‌ای دیگر که از نظر نگارنده از بسیج عمومی پیروان آیین یارسانی هم مهتر می‌باشد و هرچه جنگ بیشتر به طول می‌کشید<sup>۳۶</sup> بیشتر اهمیت می‌یافت این بود که در مراحل پایانی نبرد یعنی در اوج خستگی و گرسنگی باباجانی‌ها از سرازیری تند و خشن دالاهو به سمت بالا در حال نبرد بودند اما قلخانی-گوران‌ها که در خانه خود هم می‌جنگیدند بلعکس و نیز اینکه باباجانی‌های هیجان‌زده مقدار کمی آذوقه آن هم به صورت انفرادی با خود حمل می‌کردند اما قلخانی‌ها که در جوار خانواده‌های خود عقب می‌نشستند دسترسی حداکثری به آذوقه داشتند که در نهایت نیروهای جهادی یارسانی کار را تمام کردند. به احتمال بسیار زیاد از ابتدای جنگ نیروهای کمکی در آمادگی کامل به سر می‌بردند تا ببینند آیا قلخانی‌ها خود می‌توانند باباجانی‌ها را دفع کنند یا نه، چون سیدشمس‌الدین دید که چنین نشد فتوای جهاد<sup>۳۷</sup> داد. در نبرد دالاهو تعداد قابل توجهی از جنگجویان باباجانی که گرفتار شدند از فرط کمبود آذوقه رمقی برای عقب‌نشینی نداشتند<sup>۳۸</sup> و اینکه درصد بیشتر آنان هم تنها با سلاح سرد بویژه خنجر در جنگ شرکت کرده بودند و این تفنگچیان و سواره نظام مشهور باباجانی‌ها بود که مانع از تلفات بیشتر آنان شد؛ آنان پیروزی خود را حتمی می‌دانستند و احتمالاً تهیه سلاح هم کار آسانی برایشان نبوده. در این نبرد قلخانی‌ها لباس‌هایی مانند فهره-نجی<sup>۳۹</sup> را طوری به درختان و شاخ و برگ‌های آن می‌بستند که باباجانی‌ها آن را با افراد قلخانی اشتباه بگیرند که این تکنیک بسیار مورد تحسین باباجانی‌ها قرار گرفت. احتمالاً این تاکتیک در آخرین مراحل نبرد و برای معطل ساختن هرچه بیشتر لشکر باباجانی به منظور رسیدن به موقع لشکر جهادی اتحادیه گوران به میدان نبرد بوده است و عملاً تأثیر خاصی بر نتیجه جنگ نداشته است. همچنین باباجانی‌ها می‌گویند شکست آنان از وقتی آغاز شد که چند جنگجوی شجاع آنان در خط مقدم تیر خوردند، هرچند می‌گویند برخی از همین جنگجویان پس از اینکه قلخانی‌ها در موضع ضعف قرار گرفتند بدون سگر گرفتن و سرپا شلیک می‌کردند. این را هم می‌گویند که در هنگام تعقیب توسط قلخانی‌ها وقتی چند سوار خط مقدم قلخانی‌ها که پیاه-

<sup>۳۵</sup> . به معنی تپه آبی رنگ دودآگین چرا که از دور چنان غبار آلود می‌باشد که گویی دود از آن برمی‌خیزد. به جای قوته قوله هم گفته می‌شود.

<sup>۳۶</sup> . این نبرد یک الی دو روز به طول انجامید.

<sup>۳۷</sup> . استفاده از لفظ جهاد در این متن به معنای ادعای یکسانی جهاد در معنای اسلامی آن با این مسئله در آیین یارسانی نمی‌باشد بلکه به منظور تبیین هرچه بیشتر عبارت مزبور می‌باشد.

<sup>۳۸</sup> . یکی از افراد باباجانی که در این جنگ با سلاح سرد شرکت کرده بود و اتفاقاً در راهپیمایی هم فردی بسیار قوی بود گفته بود که پس از طی مسافت نسبتاً طولانی چون از فرط گرسنگی رمقی برایم نمانده بود به دست عده‌ای قلخانی گرفتار آمدم و تنها با شانس محض از کشتنم صرف‌نظر کردند وگرنه مرگم حتمی بود.

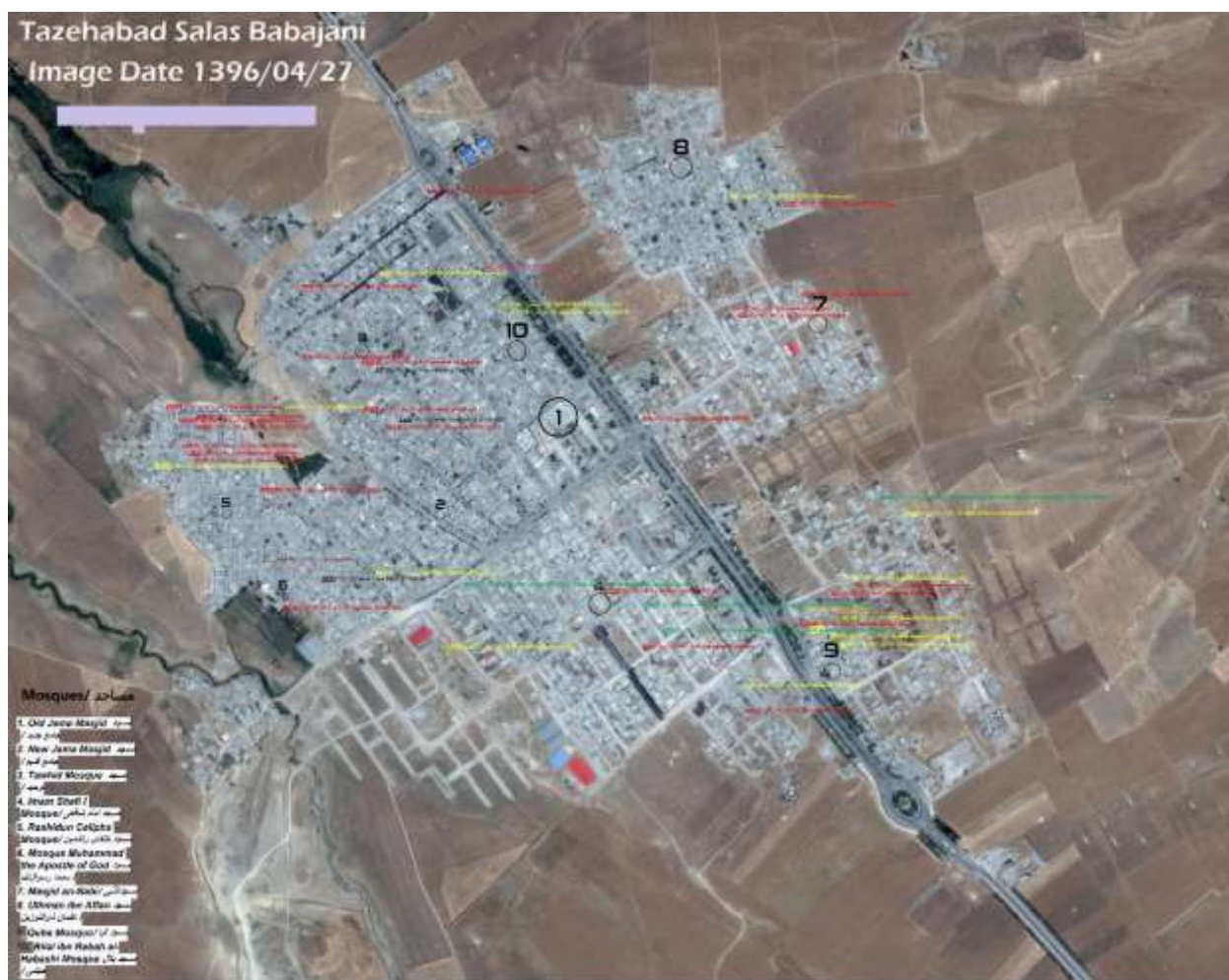
<sup>۳۹</sup> . از روپوش‌های خاص دیرین کوردها که از نمذ بافته می‌شود. دو نوع داشته است که هر دو تقریباً به بلندی پالتو می‌باشند و فاقد دکمه یا چیزی دیگر برای بستن می‌باشند. یکی از آنان که به آن سوارانه هم می‌گفتند جلیقه‌مانند بوده اما به جای آستین‌ها دو دستار شال‌مانند خشک از روی شانه‌ها آویزان می‌شود که گاه تا زانوی شخص هم می‌رسد. نوع دیگر دارای آستین است که تا مچ دست می‌رسد.

های مسلح به سلاح سرد باباجانی را جهت سهولت دسترسی از جمعیت اصلی مجزا می‌کردند کشته شدند قلخانی‌ها هم دیگر دست از تعقیب برداشتند. با اینکه تأثیر توانایی‌های فردی و دسته‌ای را نمی‌توان انکار کرد اما واقعیت این است که شکست باباجانی‌ها توسط عوامل اساسی مذکور (بسیج یارسان‌ها، کمبود آذوقه، محیط خشن و درختان انبوه، شیب زیاد کوه به نفع گوران - قلخانی‌ها، عصبانیت و غرور باباجانی‌ها و...) رخ داد و دست کشیدن قلخانی‌ها از تعقیب باباجانی‌ها در جایی نرسیده به روستای چم زرشک کنونی و گورستان حسن‌گایر رخ داد یعنی جایی که جنگل‌های انبوه دالاهو پس از کاهش تدریجی تراکم آن به درختان پراکنده و نیز تپه‌ماهورهای کم ارتفاع و مناسب برای کمین می‌رسید آن هم نزدیک دشت خُرو (وَر/اور)؛ مکانی مناسب برای باقی مانده تفنگچیان شهر باباجانی تا ورق را برگردانند اما قلخانی‌های و نیروهای کمکی از تعقیب بیش از حد دست برداشتند تا برنده نبرد باقی بمانند. ظاهراً پس از این نبرد بود که *جها‌نگیرخان* به *سرد/رجنگ* ملقب شد. پس آرایش جنگی باباجانی‌ها به این صورت بوده که تفنگچیان و سواران آنان در پیشاپیش نیروها صف قلخانی‌ها را می‌شکستند تا نیروهای پیاده و مسلح به سلاح‌های سرد وارد شوند. آنان به این صورت قلخانی‌ها را شکست داده تقریباً از مناطقشان در دالاهو بیرون راندند اما در کوه قوته‌کوه که جنگلی بسیار انبوه دارد واقع در شرق دالاهو تفنگچیان باباجانی در نتیجه عوامل مذکور شکست خوردند و در نتیجه لشکر آنان در هم شکست، در چنین حالتی قلخانی‌ها و متحدان آنان در هجومی رو به دامنه کوه به تعقیب و کشتار باباجانی‌های خسته و گرسنه پرداختند. سواران و تفنگچیان باباجانی چون دیدند نبرد را باخت‌اند سعی کردند تا جایی که امکان دارد در برابر لشکر پیروز قلخانی مقاومت کرده آنان را معطل کنند تا نیروهای پیاده و فاقد سلاح گرم با حداقل تلفات ممکن عقب نشینی کرده قربانیان را هم با خود حمل کنند و ظاهراً عمده تلفات آنان (باباجانی‌ها) هم در همین مرحله وارد گردید. ماجرای فتوای سیدبراکه نشان می‌دهد که پیروان بیشتر ادیان شناخته شده در صورت در دست داشتن قدرت از ابزارهای مشابه جهت منافع خود استفاده می‌کنند. مثلاً وقتی در اوایل دهه چهل شمسی (ظاهراً در سال ۱۳۴۲) عده نسبتاً زیادی از سربازان ارتش شاهنشاهی به خاطر کشته شدن در جبهه‌دارحاجی‌لو به دست راهزنان به علت پیگیری سرقتی انجام شده به دالاهو حمله بردند و تمام منطقه قلخانی را غارت کردند و متأسفانه آشکارا به زنان و دختران بی‌گناه هم تجاوز کردند نه فتوایی صادر شد و نه بسیج عمومی هم صورت گرفت. در این لشکرکشی بدون کشتار باباجانی‌ها هم به طور گسترده در کنار ارتش شرکت داشتند. ظاهراً در نبرد دالاهو حدود صدویست نفر از طرفین کشته شدند که هفتاد و دو نفر از آنان متعلق به باباجانی‌ها بودند. تعداد تلفات قلخانی و گوران‌ها به دلیل اینکه باباجانی‌ها میدان نبرد در شرق دالاهو را از دست داده عقب‌نشینی کردند، رسم دیرین سرمگوی آیین یاری (در نتیجه فاش نکردن تلفات خود) و نیز گشاده‌گویی جاف‌ها (بویژه باباجانی‌ها) تا مدتی مدید به طور دقیق مشخص نگردید. باباجانی‌ها از فتوا بی‌خبر بودند و فکر آن را هم نمی‌کردند که این ضربه سنگین را تنها از قلخانی‌های همجوار خود و عده معدودی از متحدان گوران و نیز برخی از ولدبیگی‌ها (از طوایف جاف و از نزدیکترین آنان به باباجانی‌ها) متحمل شده‌اند. این واقعه بسیار برایشان بهت‌آور بود چراکه فارغ از مسائل مذکور متحدان قوای کمکی قلخانی هم از لحاظ ظاهری کاملاً شبیه قلخانی‌های دالاهو بوده و می‌باشند و نیز اینکه تا امروز هم در قاموس بسیاری از ایلات و طوایف سنی مذهب بخصوص همسایگان قلخانی‌ها یارسانی (اهل حق) بودن مترادف می‌باشد با قلخانی بودن. همچنین باباجانی‌ها هفتاد و دو نفر از بهترین جنگجویانشان را از دست داده بودند. قلخانی‌های پیروز هم اکنون جسارتی دوچندان یافته بودند. چنین عواملی باعث شد که آنان به مدت حدود یک دهه نسبت به قلخانی‌ها در موضع ضعف قرار بگیرند هرچند حملات انتقام‌جویانه انفرادی و دسته‌ای همچنان ادامه داشت. به عنوان مثال کدخدا شاهراد (شامه باوه‌جانی) و محمد مرادی (محه‌ی وه‌یسک) به همراه چند تن دیگر به معنی واقعی کلمه جوخه مرگی علیه قلخانی - گوران‌ها تشکیل دادند و ده‌ها فرد به زعم آنان گناهکار (و نیز بی‌گناه) را حتی در بستر خود به قتل رساندند. درگیری‌های پراکنده بین قلخانی‌ها و باباجانی‌ها تا چند سال بعد از انقلاب بویژه تا جنگ قلقله که در آن حدود بیست و پنج قلخانی در حمله به روستای قلقله کشته شدند (سه نفر از مدافعان قلقله هم کشته شدند) و نیز تیرباران حدود بیست قلخانی دیگر ظاهراً در نتیجه توطئه چند فرمانده نظامی باباجانی در

خان‌شور در زمان جنگ تحمیلی ادامه داشت. اما امروزه این اسکا‌ک‌های طایفی و بدوی در اثر بیشتر شدن پیوندهای اقتصادی و تغییر ماهیت آن، تغییر شیوه زندگی، سهولت ارتباطات و نیز افزایش سطح آگاهی عمومی خوشبختانه تقریباً از میان رفته است. فارغ از هرگونه جانبداری باید خاطرنشان ساخت که برخلاف سایر پیروان یاری، قلخانی‌ها که ساکن دالاهو هستند با اینکه شخصیت‌های بزرگ و والایی از میانشان برخاسته به طور سنتی و درمیان تمام همسایگان خود به غارتگری (البته غالباً در مقیاس نسبتاً کوچک اما به طور پیوسته و گسترده) شهره بوده‌اند و تلفات جانی بسیار زیاد آنان تنها در این راه قابل قیاس با طایفه‌ای دیگر نیست می‌باشد. به طوری که اگر نگوییم این خصلت به فرهنگی در میان آنان بدل شده بوده به طور قطع به خرده‌هنگی بدل شده بوده است. شاید بتوان سرمنشأ بسیاری از درگیری‌ها و مشکلات آنان با سایر رقبا را همین مسئله دانست. ظاهراً برخی از سران مذهبی یاری هم چنین چیزی را برای آنان جایز شمرده‌اند. هرچند عده قلیلی از آنان چنین خصلتی داشته‌اند و حتی برخی تیره‌ها و روستاهایشان از این خصلت مبرا بوده‌اند اما به نسبت سایر ایلات و طوایف کرمانشاهان همین اقلیت هم بسیار بیشتر از اقلیت راهزن سایر ایلات و طوایف بوده است. لازم به ذکر است که طی دهه‌ها و بخصوص سالیان گذشته این خصلت نکوهیده بسیار رنگ باخته است. شاید بتوان این امر را ناشی از طبیعت کوهستانی و خشن دالاهو دانست که طی سالیان دراز چنین اثری بر قلخانی‌ها نهاده است اما نباید فراموش کرد که منطقه هورامان (اورامان) هم که تنها از طریق دشت خُ (وَر/ اور) از دالاهو جدا می‌شود با محیطی خشن‌تر از دالاهو یکی از امن‌ترین مناطق تمام سرزمین‌های کردنشین را تشکیل می‌دهد که می‌توان ادعا کرد که راهزنی در آنجا که شامل دولی‌دره هم می‌شود وجود ندارد و از لحاظ اعمال مجرمانه منطقه‌ای بسیار پاک شمرده می‌شود. حتی امروزه دولی‌دره (مرکز اولیه باباجانی‌ها) را می‌توان امن‌ترین منطقه ثلاث باباجانی برشمرد. اما امر مسلم این است که در صورت بهبود امکانات روستاهای قلخانی‌نشین (دالاهو) مانند امکانات آموزشی، ارتباطی، بهداشتی، معیشتی و امثالهم شرایط بهتر خواهد شد چراکه در این صورت چرخه زندگی آنان از چرخه تکراری سنتی خارج شده و جامعه‌ای نوین به بار خواهد آورد و افراد مستعد موجود که کم هم نیستند شکوفا خواهند شد. متأسفانه روستاهای دالاهو هم مانند روستاهای دولی‌دره جزو محروم‌ترین روستاهای ثلاث باباجانی که خود شهرستانی بسیار محروم می‌باشد هستند. در نتیجه جنگ تحمیلی (۱۳۶۷-۱۳۵۹ شمسی/ ۱۹۸۸-۱۹۸۰ میلادی) دشت خُ (وَر/ اور) هم مانند بسیاری از دیگر مناطق ثلاث باباجانی تقریباً از سکنه خالی شد اما در اثنای جنگ و بویژه پس از بنای شهرک‌های متعدد دوباره به سوی آبادانی گام برداشت. شهرک‌های زیارت‌تمرخان و انجیربوس برای اهالی این روستاها پس از آن انجام شد که حدود پانزده نفر از اهالی این دو روستا- ابتدا زیارت‌تمرخان و سپس انجیربوس- در پاییز ۱۳۵۹ شمسی (چهل سال پس از نبرد دالاهو) توسط بخش‌هایی از نیروی سپاه قتل‌عام شدند و تعدادی هم زخمی شدند و روستاهایشان هم ویران شد. چند سال بعد روستاهای زیارت‌تمرخان و انجیربوس در چندکیلومتری مشرق این روستاها و در دل دشت خُ (وَر/ اور) توسط دولت بازسازی شد هرچند تعداد قابل‌توجهی از مردم آواره شده و روانه عراق شدند و هیچوقت خانه‌ای برایشان ساخته نشد. از این میان شهرک انجیربوس بعدها به جزئی از شهر تازه‌آباد بدل شد. سالیان بعد که معلوم شد نیروهای مزبور اشتباهاتی مرتکب شده‌اند نصف دیه افراد مقتول توسط دولت وقت به اعضای خانواده آنان پرداخت گردید. لازم به ذکر است که تعداد قابل‌توجهی از افراد مذکور هنگام بازگشت از انجیربوس در اثر یک بمب‌گذاری در مابین زیارت‌تمرخان (جید) و تازه‌آباد و در نزدیکی محل تیرباران جوانان زیارت‌تمرخان به شهادت رسیدند. پس از سرگذشت پریچ‌وخم و خونین دشت خُ (وَر/ اور) اکنون تازه‌آباد می‌رود تا اهمیت تاریخی این منطقه را بازآید.

## پراکندگی شعائر مذهبی و بررسی چرایی و چگونگی آن

با بررسی میدانی منازل مسکونی شهر تازه‌آباد پنجاه مورد استفاده از شعائر اسلامی در معماری نمای بیرونی مشاهده گردید. موارد معدودی هم بودند که یا اعلام کردند چنین شعائری را به کار خواهند برد و یا اینکه عملاً جزئی از آن را اعمال کرده بودند که با توجه به اینکه اولاً در ذیل عنوان تحقیق حاضر قرار نمی‌گرفتند و دوم اینکه در صورت اتمام کار آنان قبل از وقوع زلزله تاریخی از گله هم تغییر چندانی در تحقیق حاضر نمی‌دادند از ذکر آن خوداری گردید. احتمالاً مواردی هم بودند که از دید مغفول مانده‌اند که با توجه به بررسی چندباره سطح شهر به فرض وجود هم بسیار معدود و در نتیجه فاقد تأثیرگذاری عمده بوده است.



تعداد مساجد سطح شهر تازه‌آباد ده مورد (مساجد جامع جدید، جامع قدیم، توحید، امام شافعی، خلفای راشدین، محمد رسول - الله، النبی، عثمان ذی‌النورین، قبا و بلال حبشی) هست که بر روی نقشه با عدد مشخص شده‌اند. پراکندگی، متن شعائر و نیز ابعاد آن در نقشه شماره یک در رنگ‌های مختلف نشان داده شده است که نسخه اورجینال آن برای علاقه‌مندان، در فضای مجازی منتشر خواهد شد اما جهت سهولت کار این موارد در سطور بعدی توصیف خواهد شد. شعائر استفاده شده تنوع بالایی ندارند و تعداد آن پنجاه مورد می‌باشد که عبارتند از آیه الكرسي (سیزده مورد)، آیه وَإِنْ يَكَادُ (بیست‌وشش مورد)، ذات‌القلائل یا چارقل یعنی چهار سوره مبارکه‌ای که با قُل شروع می‌شوند (چهارده مورد)، سوره توحید (سه مورد)، صلوات (دو مورد)، یک



مورد شَهَادَة و یک مورد هم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در یکی از موارد از آیه الْكُرْسِيِّ و آیه وَإِنْ يَكَادُ بِهَمَّ بِهَمَّ به کار گرفته شده- اند. تمامی موارد تقریباً در نمای روبرو یا ورودی ساختمان‌ها به کار گرفته شده‌اند. پراکندگی شعائر مزبور به اینصورت هست که چهارده مورد یعنی بیست و هشت درصد آن در شهرک انجیربوس واقع شده است که نه مورد آن آیه وَإِنْ يَكَادُ می باشد، دو مورد آیه الْكُرْسِيِّ، یک مورد صلوات، یک مورد سوره توحید و نیز تنها مورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در سطح شهر. همچنین تنها موردی که در آن آیه وَإِنْ يَكَادُ و آیه الْكُرْسِيِّ با هم به کار رفته‌اند.

#### - شهرک انجیربوس

با توجه به قرارگیری دو مسجد به فاصله‌ای تقریباً نزدیک، غالب بودن جو مذهبی شهرک انجیربوس بر جو غیرمذهبی برجسته آن و مهاجرت نسبتاً گسترده روستاییان<sup>۴۰</sup> در دو دهه اخیر به طور کلی گرایشات مذهبی را از ابتدا به موضوعی رایج در این شهرک تبدیل کرده است. چهارده مورد از کل شعائر مذهبی سطح شهر که معادل بیست و هفت و چهل و پنج درصد کل این شعائر می باشد در این شهرک قرار گرفته است. اهالی برخی از روستاهای مذکور مانند بانی پاریاو و نیوه کار<sup>۴۱</sup> ابتدا به داشتن گرایشات مذهبی طریقتی شهره بودند و امروزه به داشتن گرایشات سلفی، هرچند از چند سال اخیر تعدیل‌هایی مشاهده می- شود. البته باید این مسئله را هم خاطرنشان ساخت که ساکنان این شهرک به هیچانی و احساساتی بودن هم شهره‌اند. زمین- های شهرک انجیربوس همواره از زمین‌های سایر نقاط شهر ارزان‌تر بوده‌اند لذا بیشترین تعداد خانوارهای با درآمد نسبتاً پایین- تر که معمولاً مذهبی‌تر از ساکنان سایر نقاط دیگر شهر می باشند در این مکان متمرکز شده‌اند. مهاجران جدیدتر که گرایش بیشتری به اسلام سنتی دارند بیشتر شعائر مزبور را ارج نهاده و در نتیجه به کار برده‌اند. وجود تنها مورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، یک مورد از دو مورد صلوات و یک مورد از سه مورد سوره توحید را شاید بتوان گواهی بر این ادعا دانست. اتفاقی نیست که نه مورد از چهارده مورد شعائر مذهبی این شهرک که تقریباً معادل ۶۴/۲۸ درصد آن (شعائر شهرک انجیربوس) می باشد آیه وَإِنْ يَكَادُ می باشد یعنی آیه‌ای برای جلوگیری از چشم زخم. البته آیه الْكُرْسِيِّ هم در گستره اسلام سنتی جایگاه ویژه‌ای دارد. عمده‌تأمل فوق‌الذکر باعث شده‌اند که شهرک انجیربوس به پرتراکم‌ترین محله شهر تازه‌آباد از لحاظ شعائر اسلامی بر منازل مسکونی تبدیل شود. با توجه به نکات فوق و نیز بیزاری اسلام‌گرایان سلفی - که همانطور که گفته شد شهرک انجیربوس و روستاهای مربوط به آن را می توان مرکز اصلی این گرایش در شهر تازه‌آباد و سراسر ثلاث باباجانی دانست- از تأسی به ظواهر اسلامی و تأکید فراوان بر توحید و اسلام ناب، می توان گفت که این شعائر نمایاننده اسلام سنتی در این شهرک می باشد. بسیاری افراد هم تحت تأثیر سلفی‌ها گرایش شدید و خالصانه‌ای پیدا کرده و می کنند اما با این اختلاف که وارد حیطه سلفی- گری نشده و مسلمانی سنتی باقی می ماند؛ لذا می توان رواج نسبتاً گسترده شعائر اسلامی در شهرک انجیربوس را تا اندازه‌ای تحت تأثیر سلفی‌ها دانست که همانطور که ذکر شد خود شدیداً با چنین اسلام‌گرایی مخالف‌اند. با این حال همین شعائر هم همچنان شهرک انجیربوس را مذهب‌گراترین منطقه شهر تازه‌آباد نگه می دارد.

<sup>۴۰</sup>. پس از خود روستای انجیربوس به طور عمده از روستاهای منطقه گاری (راه گاو/ راه گاو) [ رک. به مقاله درنه، شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی- ص ۱۱۱ ] یعنی از روستای سعتیان گرفته تا روستای نیومکار گرمسیر و نیز برخی روستاهای دامنه جنوب شرقی دشت خانه‌شور مانند بانی پاریاو، هر میان

<sup>۴۱</sup>. اینان به مهارت در رقاصی (رقص کردی یا هملپهرکی) هم مشهور بوده و هستند.

## - شهرک ابراهیم آباد

پس از شهرک انجیربوس، شهرک ابراهیم آباد با نه شعار مذهبی یعنی هفده و شصت و چهار صدم درصد کل شعائر سطح شهر؛ چهار آیه الکرسی، سه آیه وَاِنْ يَكَادُ، یک صلوات و تنها مورد شهادت بیشترین تراکم شعائر مذهبی در نمای بیرونی منازل مسکونی شهر تازه آباد را در می باشد. بدین ترتیب چهل و شش درصد کل شعائر مزبور در دو شهرک انجیربوس و ابراهیم آباد متمرکز می باشد که به نوبه خود قابل توجه می باشد. در سطور زیر به تحلیل مختصر چرایی این مسئله خواهیم پرداخت. مشاهده می شود که چهار مورد از نه مورد (معادل ۴۴/۴۴ درصد شعائر این محله) شعار مذهبی شهرک ابراهیم آباد آیه الکرسی می باشد. سه مورد هم آیه وَاِنْ يَكَادُ می باشد که معادل ۳۳/۳۳ درصد کل شعائر مذهبی این محله می باشد. یک مورد از دو مورد صلوات کل شهر و تنها مورد شهادت هم در محله ابراهیم آباد قرار دارد. برخی از شاخصه های مذکور شهرک انجیربوس در مورد محله ابراهیم آباد هم صدق می کند که در سطور ذیل به آن خواهیم پرداخت. ابتدا باید گفت که کیفیت و پراکندگی شعائر مذکور نشانی از اسلام سنتی است. ساکنان این محله برخلاف ساکنان شهرک انجیربوس از رفاه بیشتری برخوردار هستند. آنان بیشتر به کار تجارت مشغولند. اما در اینجا هم گرایش های اسلامی نسبت به سایر نقاط شهر از رواج بیشتری برخوردار می باشد. این اسلام گرایان بیشتر از روستاهای شرقی شهرستان ثلاث باباجانی مهاجرت کرده اند که سلفی گری چندین سال پس از منطقه انجیربوس در میان آنان رواج پیدا کرده است. از نظر نگارنده و باوجود پیشینه نسبتاً غیرمذهبی این منطقه به دلیل همسایگی و ارتباطات بیشتر مردم این منطقه از ثلاث باباجانی با گوران های یارسانی مذهب بعضاً متعصب آنان را بیشتر به سمت اسلام گرایی سوق داده است چراکه این گرایش یکی از مهمترین فاکتورهای حفظ هویت آنان محسوب می باشد. عموماً در مناطق تلاقی گرایشات متفاوت و یا متضاد دو مورد ظاهراً متناقض مشاهده می شود که یکی همزیستی مسالمت آمیز و دیگری گرایشات قوی هر کدام از طرفین به فاکتورهای هویتی که آن دو را از هم متمایز ساخته است. شاید بتوان ادعا کرد که دومین فاکتور مهم وجود کمیته امداد امام خمینی در کنار این محله تأثیر قابل توجهی بر خلق جو مذهبی - حداقل بنابر کمیت و کیفیت شعائر اسلامی مذکور - نسبت به سلفی گری داشته است؛ وجود این بنیاد از ابتدا باعث شده به طور همیشگی تعداد قابل توجهی از نیازمندان از نقاط دور و نزدیک شهرستان به طور مکرر به این محله مراجعه کنند که طبیعتاً در طول سالیان متمادی حس انسان دوستی و ترحم ساکنان را بیش از پیش برانگیخته است. از طرفی هم رواج چنین حسی خوب خود توده مردم را بیشتر به سمت مذهب سوق می دهد. نهایتاً دو حس مذهبی بودن و ترحم نسبت به نیازمندان به صورت دوسویه یکدیگر را تقویت و تشدید می کنند. حال اگر وضعیت اقتصادی مردم بیش از پیش وخیم تر شود می توان تصور کرد که کار به کجا ختم خواهد شد. در چنین شرایطی شعائر مذهبی یکی از راه های ابراز اسلام گرایی خواهد بود.

## - حوزه مساجد

دو مورد آیه وَاِنْ يَكَادُوا و دو مورد چارقل با فاصله چند کوچه ای در حوزه مسجد امام شافعی قرار دارند.<sup>۴۲</sup> سه مورد آیه وَاِنْ يَكَادُ در حوزه مسجد النبی مزبور قرار دارند. دو مورد آیه وَاِنْ يَكَادُ و یک مورد سوره توحید در حوزه مسجد توحید قرار دارند. دو مورد آیه الکرسی هم در حوزه مسجد بلال حبشی قرار دارند. یک مورد آیه وَاِنْ يَكَادُ و یک مورد آیه الکرسی در محله شهرک صنعتی در جنوب محله ابراهیم آباد و در نتیجه در حوزه مسجد قبا قرار دارد. در حوزه مسجد عثمان ذی النورین هم یک مورد

<sup>۴۲</sup> منظور از حوزه مساجد محدوده ای می باشد که غالباً ساکنان آن در شرایط معمولی جهت ادای نماز روزانه و نیز انجام سایر مناسک متناسب با محیط مسجد به آن مسجد مراجعه می کنند.



وَإِنْ يَكَادُ و یک مورد آیه الكرسي به چشم می خورد. یک مورد آیه الكرسي هم در حوزه مسجد محمدرسول الله (انجیربوس) و البته خارج از حوزه شهرک انجیربوس قرار دارد. یک مورد وَإِنْ يَكَادُ در ضلع شمال غرب میدان معلم قرار دارد که شاید بتوان آن را جزو حوزه مسجد جامع جدید در نظر گرفت. بدین ترتیب فارغ از تمرکز عمده شعائر اسلامی در محله های انجیربوس و ابراهیم آباد که در سطور بعدی به چرایی و چگونگی آن خواهیم پرداخت پی می بریم هیجده شعار مذهبی یعنی سی و شش درصد از کل شعائر مورد نظر در خارج از شهرک های مزبور در حوزه مساجد قرار دارند؛ پنج مورد آیه الكرسي، ده مورد وَإِنْ يَكَادُ، دو مورد چارقل و یک مورد سوره توحید. با توجه به موارد فوق می توان گفت وجود خود مساجد هم در گرایش مردم به درج شعائر مذهبی بر نمای منازل خود مؤثر بوده است. تعداد هیجده شعار مذهبی که معادل سی و شش درصد از کل شعائر مذهبی شهر تازه آباد می باشد در حوزه مساجد قرار دارد. بنابراین مهمترین عامل انگیزه بخش ساکنان شهر تازه آباد برای این امر را می توان نزدیکی به مساجد عنوان نمود.

#### - موارد پراکنده

چهار مورد وَإِنْ يَكَادُ، سه مورد آیه الكرسي، یک مورد سوره توحید و یک مورد چارقل (مجموعاً نه مورد که برابر است با هیجده درصد از کل شعائر مذهبی مورد نظر) به صورت پراکنده و خارج از چارچوب های مذکور قرار دارند. با توجه به محدودیت های مذکور امکان تحقیق موردی در مورد موارد مورد بررسی وجود نداشت. شاید بتوان این موارد را به مسائل فردی و یا خانوادگی نسبت داد؛ خانواده های مذهبی پراکنده در شهر به دلایل گوناگون اعتقادی اقدام به درج شعائر مذهبی بر منازل خود نموده اند. با توجه به اینکه از نه مورد مزبور هشت مورد (۸۸/۸۸ درصد از این شعائر) در ذیل شعائر منتج از اعتقاد به اسلام سنتی جای می گیرد می توان این موارد را هم به جریان سنتی اسلامی منسوب نمود.

#### نتیجه گیری

با توجه به گستردگی زمانی مورد نظر در تحقیق حاضر می توان ترکیب و چگونگی شعائر اسلامی شهر تازه آباد را به گونه ای متفاوت تر تصور نمود، اما با توجه به شناختی که از شهر دارم مبنی بر اینکه رواج و گسترش شعائر اسلامی بر نمای خارجی شهر امری نسبتاً جدید می باشد و نیز اینکه شرایط مناطق مختلف شهر هنوز تغییر اساسی نکرده اند. تنها عامل متغیر افزایش تعداد مساجد در بازه زمانی مورد نظر می باشد. بنابراین در صورت بررسی این پدیده از ابتدا کلیت امر تغییر چندانی نمی کند و شاید بتواند این عامل را تنها از اساسی ترین عامل به دومین یا سومین عامل تنزل دهد. با توجه به پراکندگی شعائر اسلامی منازل مسکونی شهر تازه آباد می توان چند فاکتور اساسی را مهمترین عوامل ایجاد و نحوه چینش این شعائر پنداشت. بر طبق آمار بیشترین درصد این شعائر یعنی سی و شش درصد آن در حوزه مساجد واقع شده اند که همین نکته نشان می دهد وجود خود مساجد را می توان مؤثرترین عامل دانست؛ خارج از شهرک های خاص با محیطی خاص بیشترین منارلی که شعاری مذهبی بر نمای منزل خود نشانده اند حول محور مساجد هستند و به اصطلاح در حوزه آنان شکل گرفته اند. پس از مساجد و تأثیر معنوی آن می توان چینش و ترکیب بندی مناطق مسکونی این شهر را مهمترین عامل ایجاد و نحوه گسترش شعائر اسلامی بر نمای منازل مسکونی شهر دانست. ترکیب اجتماعی و موقعیت شهرک های انجیربوس و ابراهیم آباد این دو را به پرتراکم ترین مناطق شهر از لحاظ دارا بودن شعائر اسلامی تبدیل کرده است. فارغ از تمام علل و عوامل پیدایش و گسترش شعائر مورد نظر

باید خاطرنشان کرد که می‌توان فاکتورهای دیگری مانند تمایلات و انگیزه‌های فردی هم صاحبخانه و هم بنای بانی شعار(بویژه با توجه به تنوع محدود و نیز قرابت اندازه‌ای شعائر) و حتی افراد موثر دیگر، تمایلات و انگیزه‌های مثبت و منفی آنان و عواملی این چنینی را در امر مذکور می‌توان اثرگذار دانست. اما کم و کیف این عوامل را تنها با تحقیق میدانی و دقیق می‌توان تعیین کرد. نهایتاً باید خاطرنشان ساخت که پس از زلزله آبانماه ۹۶ برای بسیاری از کسانی که شعائر اسلامی را بر منازل خود درج کردند مشخص شد که چنین شعائری هیچ ارتباطی با عوامل طبیعی ندارند تا بتوانند از آن جلوگیری کرده یا مقابل آن دوام بیاورند و تنها خود عوامل طبیعی و ملموس هستند که این قابلیت را دارند. این نکته هم قابل ذکر است که شعائر و نمادهای دینی و غیردینی قابل بررسی دیگری در جاهایی غیر از نمای ظاهری منازل مسکونی موجود هستند که تحلیل و بررسی آنها می‌تواند نتایج قابل توجهی را به دنبال داشته باشد.

## منابع

۱. استنفورد مایکل، ترجمه احمد گل محمدی، (۱۳۹۲)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، تهران: نشر نی
۲. کالینگوود، رابین جورج، ترجمه عبدالرضا سالاربهزادی، (۱۳۹۱)، اصول تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ، تهران: نشر نی
۳. سلماسی‌زاده، محمد، عباسی، برهان، (۱۳۹۶)، درنه، شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی، دوماهنامه پژوهش در هنر و علوم انسانی، سال دوم، شماره سه (پیاپی پنج)، شهریور ۱۳۹۶
۴. مطلبی، مطلب، (۱۳۹۵)، ایلات کرمانشاهان و نقش آنها در قشون ایران عصر قاجار، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی
۵. سلطانی، محمدعلی، (۱۳۷۲)، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، تهران: موفق
۶. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۷، ذیل کلمه جاف، مقاله شماره ۶۳۵۸

[www.Salas-pic.ir](http://www.Salas-pic.ir)

<http://ensani.ir/fa/۱۹۵۷۴/profile.aspx>